

بن ابی سفیان درگذشت.

و همو از هارون بن محمد بن سالم برده آزاد کرده و وابسته حویطب بن عبدالعزی، از پدرش از ابوسلمة بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است \* صفیه صد هزار درم که بهای زمین و کالاهایی بود به میراث نهاد و در مورد یک سوم آن وصیت کرد که به پسر خواهرش که یهودی بود پرداخت شود، ابوسلمه می گوید از تسلیم آن مال به او خودداری کردند، سرانجام عایشه همسر رسول خدا در آن باره دخالت کرد و پیام داد که از خدا بترسید و آنچه را وصیت کرده است به او پردازند و او یک سوم اموال صفیه را گرفت که سی و سه هزار و چند درم بود، صفیه خانگی هم داشته که در زندگی خویش آن را وقف کرده بود.

واقدی از محمد بن موسی از عمارة بن مهاجر از آمنه دختر ابوقیس غفاری ما را خبر داد که می گفته است \* من از زنانی بودم که صفیه را به هنگام زفاف حضرت ختمی مرتبت با او همراهی کردیم، و از او شنیدم می گفت هنگامی که به حضور رسول خدا آمدم هنوز به هفده سالگی نرسیده بودم.

گوید، صفیه به سال پنجاه و دوم هجرت و روزگار حکومت معاویه درگذشت و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

### ریحانة دختر زید

بن عمرو بن خنافة بن سمعون بن زید از یهود بنی نضیر است. او همسر مردی از یهود بنی قریظة به نام حکم بود و بدین سبب برخی از راویان او را از بنی قریظة دانسته اند.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از یزید بن هاد، از ثعلبة بن ابی مالک ما را خبر داد که می گفته است \* ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافة از بنی نضیر و همسر مردی از ایشان به نام حکم بود هنگامی که حکم اسارت برای زنان بنی قریظة مقرر شد رسول خدا او را به اسیری گرفت و آزاد فرمود و او را به همسری گرفت و ریحانه پیش از رسول خدا و در خانه ایشان درگذشت.

همو، از عاصم بن عبدالله بن حکم از عمر بن حکم ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا (ص) ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافة را آزاد فرمود، او را همسری بود که

ریحانه را گرامی می‌داشت و به او محبت می‌ورزید، ریحانه که زیبا بود می‌گفت هرگز پس از او شوهر نخواهم کرد، خود ریحانه می‌گوید چون زنان بنی قریظه اسیر شدند و آنان را بر پیامبر ارائه دادند من هم همراه آنان بودم و چون رسول خدا از غنایم حق برگزیدن چیزی را داشتند دستور دادند از میان اسیران مرا کنار نهادند و خداوند برای من اراده خیر فرمود و پیامبر مرا به خانهٔ ام مندر دختر قیس فرستاد، چند روزی آن‌جا بودم، پس از کشته‌شدن مردان و پراکنده‌شدن زنان اسیر، آن حضرت پیش من آمدند و من از ایشان سخت آزرم کردم، مرا فرا خواندند و برابر خود نشانده‌اند و فرمودند «اگر خدا و رسولش را برگزینی رسول خدا تو را برای خود برمی‌گزیند» گفتم آری که خدا و پیامبرش را برمی‌گزینم، همینکه مسلمان شدم مرا آزاد کرد و به همسری برگزید و کابین مرا دوازده و نیم وقیه قرار داد همانگونه که کابین دیگر همسرانش بود، گوید پیامبر در خانه‌ام مندر با من عروسی کرد و حجاب را بر من مقرر داشت و برای من هم نوبت قرار داد همانگونه که برای همسران خود قرار داده بود.

گوید، رسول خدا شیفتهٔ ریحانه بود و هرچه می‌خواست به او ارزانی می‌داشت، به ریحانه گفتند اگر از پیامبر آزادی بنی قریظه را می‌خواستی آنان را آزاد می‌فرمود، می‌گفت رسول خدا پس از پراکنده‌ساختن اسیران با من خلوت فرمود. پیامبر فراوان با ریحانه خلوت می‌کرد، ریحانه تا بازگشت پیامبر از حجة الوداع در محضر ایشان بود و در آن هنگام درگذشت و پیامبر پیکر ریحانه را در بقیع به خاک سپرد و ازدواج ایشان در محرم سال ششم هجرت بود.

محمد بن عمر واقدی، از صالح بن جعفر، از محمد بن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است \* ریحانه که زنی زیبا و برازنده بود از جمله غنیمتهایی است که خداوند بهرهٔ رسول خدا قرار داد، چون شوهرش در جنگ بنی قریظه کشته شد در زمرهٔ اسیران درآمد و از سهم اختصاصی پیامبر بود، رسول خدا او را میان مسلمانی و بر آیین خود بودن مختار فرمود و او اسلام را پذیرفت، پیامبر او را آزاد کرد و حجاب را بر او مقرر داشت و او را به همسری گرفت. ریحانه نسبت به رفتار پیامبر با همسرانش سخت رشک می‌برد. پیامبر او را طلاق داد و این کار بر او بسیار دشوار آمد و بدون اینکه از جای خود برود بسیار می‌گریست، رسول خدا در همان حال پیش او رفت و به او رجوع فرمود و ریحانه در خدمت پیامبر بود و سرانجام پیش از رحلت آن حضرت درگذشت.



و همو، از بکر بن عبدالله نصری، از حسین بن عبدالرحمان، از ابوسعید بن وهب از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* ریحانه از بنی نضیر بوده و شوهرش از بنی قریظه و مردی به نام حکیم بوده است. رسول خدا(ص) او را آزاد کرد و به همسری گرفت و برای او حجاب را مقرر داشت. ریحانه از همسران آن حضرت بود و برای او هم نوبت تعیین فرمود همان‌گونه که برای زنان دیگر خود تعیین می‌فرمود.

واقدی، از ابن ابی ذئب از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است \* ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنانه از بنی قریظه بوده است و از کنیزکان پیامبر(ص) بوده که او را آزاد فرموده و سپس با او ازدواج کرد و او را طلاق داد. ریحانه میان خانواده خود زندگی می‌کرد و می‌گفت پس از رسول خدا هیچ کس نباید مرا ببیند.

واقدی درباره این حدیث می‌گوید به دو جهت حدیث سستی است، نخست اینکه ریحانه از بنی نضیر بوده است نه از بنی قریظه دوم اینکه او تا هنگام مرگ در خانه و همسر پیامبر(ص) بوده است و همان روایت که برای ما درباره آزاد ساختن و به همسری گرفتن او روایت شده است در نظر ما و نزد اهل علم استوارترین روایات است، من هم گاهی از برخی شنیده‌ام که نقل می‌کردند او را رسول خدا(ص) آزاد فرموده‌اند و تا هنگامی که در گذشته است با او به صورت کنیز رفتار می‌کرده و هم‌بستر می‌شده‌اند.

عبدالملک بن سلیمان از ایوب بن عبدالرحمان بن ابی صعصعة از ایوب بن بشیر معاوی ما را خبر داد که می‌گفته است \* هنگامی که زنان بنی قریظه به اسیری درآمدند رسول خدا(ص) ریحانه را به خانه ام منذر سلمی دختر قیس فرستادند او همان‌جا بود تا یک بار عادت ماهیانه دید و چون پاک شد ام منذر به حضور پیامبر آمد و خبر داد، رسول خدا به خانه ام منذر رفت و به ریحانه فرمود اگر دوست داشته باشی که آزادت کنم و به همسری بگیرم چنان خواهم کرد و اگر دوست داشته باشی که برده من باشی چنان باش. ریحانه گفت ای رسول خدا اگر برده‌ات باشم بر من و بر تو آسان‌تر خواهد بود. ریحانه همچنان تا مرگ خود کنیز رسول خدا بود و آن حضرت با او هم‌بستر می‌شد.

واقدی، از عمر بن سلمه از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جهم ما را خبر داد که می‌گفته است \* چون ریحانه اسیر شد پیامبر(ص) اسلام آوردن را بر او پیشنهاد کرد که نپذیرفت و گفت من بر آیین قوم خود خواهم بود، پیامبر(ص) فرمود اگر مسلمان شوی تو را برای خود برمی‌گزینم، او همچنان نپذیرفت و این کار بر رسول خدا دشوار آمد، گوید روزی که

پیامبر (ص) میان یاران خود نشسته بود صدای کفشی شنید و فرمود این پسر سعید است که می آید تا مژده مسلمان شدن ریحانه را به من بدهد، او آمد و خبر آورد که ریحانه مسلمان شده است، و پیامبر (ص) با او به رسم و قاعده معمول درباره کنیزان هم بستر می شد تا رحلت فرمود.

### میمونه دختر حارث

بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است و مادرش هند دختر عوف بن زهیر بن حارث بن حماطه بن جرش است، جرش را ابن جریش هم گفته اند. به روزگار جاهلی مسعود بن عمرو بن عمیر ثقفی میمونه را به همسری گرفت و از او جدا شد، سپس ابو زهم پسر عبدالعزی بن ابی قیس که از خاندان مالک بن حسل بن عامر بن لوی بود او را به همسری گرفت و پس از مدتی درگذشت، سپس رسول خدا (ص) او را به همسری گرفت، عباس بن عبدالمطلب میمونه را که خواهر تنی همسرش ام الفضل دختر حارث هلالی بود به عقد پیامبر درآورد، او آخرین بانویی است که پیامبر به همسری گرفته اند و او را به سال هفتم هجرت در عمرة القضاء<sup>۱</sup> که به جا آورد در منطقه سرف که در ده میلی مکه است تزویج فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) میمونه را در ماه شوال سال هفتم هجرت به همسری گرفت.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن محمد بن موسی، از فضیل بن عبدالله، از علی بن عبدالله بن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که پیامبر (ص) برای قضای عمره خود می خواست به مکه برود اوس بن خولی و ابورافع را پیش عباس بن عبدالمطلب فرستاد تا میمونه را برای ایشان عقد کند، آن دو میان راه شتران خود را گم کردند و چند روز در محل بطن زابغ ماندند و شتران خود را پیدا کردند و رسول خدا هم در منطقه قدید به آن دو پیوست، آن دو هم همراه آن حضرت شدند و چون به مکه رسیدند رسول خدا به عباس پیام

۱. یعنی عمره‌یی که رسول خدا به جای عمره‌یی که در صلح حدیبیه از آن حضرت و یارانش قضا شده بود همراه همه شرکت کنندگان در حدیبیه در ماه ذی قعدة سال هفتم به جا آوردند، به ترجمه مغازی، صص ۵۵۷ و ۵۶۳ مراجعه فرمایید.



فرستاد و موضوع را یاد آور شد، میمونه اختیار کار خود را به عباس وا گذاشت، پیامبر (ص) به خانه عباس رفت و میمونه را از او خواستگاری فرمود و عباس او را به همسری ایشان در آورد.

همو، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه از داود بن حُصین از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که رسول خدا از میمونه خواستگاری فرمود او اختیار کار را به عباس وا گذاشت و عباس بن عبدالمطلب میمونه را به همسری آن حضرت در آورد.

واقدی و معن بن عیسی هر دو از مالک بن انس، از ربیعه بن ابی عبدالرحمان، از سلیمان بن یسار ما را خبر دادند که می گفته است \* پیامبر (ص) پیش از بیرون آمدن از مدینه ابورافع و مردی از انصار را به مکه گسیل فرمود تا میمونه را به عقد ایشان در آورند.

همو، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا (ص) میمونه را در ماه شوال سال عمره قضاء پیش از آنکه برای عمره احرام ببندد برای خود عقد کرد و در منطقه سَرَف با او عروسی کرد و چنان اتفاق افتاد که میمونه - به سال شصت و یک هجرت - در سَرَف درگذشت.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است \* پیش صفیه دختر شبیه که پیرزنی سالخورده بود رفتیم و پرسیدم آیا رسول خدا (ص) در حالی که برای عمره احرام بسته و مُحرم بودند میمونه را عقد فرموده اند؟ گفت نه به خدا سوگند رسول خدا او را در حالی عقد فرمود که هیچ کدام مُحرم نبودند.<sup>۱</sup>

یزید بن هارون، از عمرو بن میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است \* عمر بن عبدالعزیز برای پدرم نامه نوشت که از یزید اصم پرس آیا پیامبر (ص) هنگامی که میمونه را عقد فرموده است در حال احرام بوده است یا احرام نداشته است، گوید پدرم یزید اصم را فراخواند و نامه عمر بن عبدالعزیز را برای او خواند، یزید گفت پیامبر (ص) در حالی که مُحرم نبود از او خواستگاری فرمود و در حالی که مُحرم نبود با او زفاف کرد. و من هم می شنیدم که یزید این چنین می گفت.

یزید بن هارون، از جریر بن حازم، از ابوفزارة، از یزید بن اصم، از ابورافع ما را خبر

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که به عقیده بسیاری از مسلمانان عقد ازدواج در حال احرام نه تنها جایز نیست که اگر انجام هم شود باطل است. برای اطلاع بیشتر باید به کتابهای فقهی در مبحث حج و عمره مراجعه کرد.

داد که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) در حالی که مُحْرَم نبود میمونه را عقد فرمود و سپس باز هم در حالی که مُحْرَم نبود در منطقه سَرَف با او زفاف کرد.

و هب بن جریر بن حازم از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* از ابوفزارة شنیدم که از یزید بن اصم از گفته خود میمونه حدیث می‌کرد که پیامبر (ص) در حالی که مُحْرَم نبوده‌اند با او ازدواج و زفاف کرده‌اند.

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوالملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمر بن عبدالعزیز برای من نامه نوشت که از یزید بن اصم درباره ازدواج رسول خدا با میمونه پرس که آیا در حالی که مُحْرَم بوده او را عقد فرموده است، پرسیدم گفت در حالی که هیچکدام مُحْرَم نبودند او را عقد فرمود و در حالی که هیچکدام مُحْرَم نبودند با او زفاف فرمود.

فضل بن دکین از جعفر بن برقان از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش عطا نشسته بودم، مردی پیش او آمد و پرسید آیا ممکن است مُحْرَم ازدواج کند یا مُحْرَم را به همسری بگیرند؟ عطاء پاسخ داد که خداوند از هنگامی که نکاح را حلال کرده آن را حرام نفرموده است!؟ میمون می‌گوید من دخالت کردم و گفتم عمر بن عبدالعزیز برای من که در آن هنگام حاکم جزیره بودم نوشت که از یزید بن اصم که خواهرزاده میمونه بود پرسم که رسول خدا (ص) در حال احرام با او ازدواج کرده است یا در حالی که مُحْرَم نبوده است؟ یزید بن اصم پاسخ داد در حالی که مُحْرَم نبوده با او ازدواج فرمود، عطاء گفت ما هم این حدیث را از میمونه گرفته‌ایم و می‌شنیدیم که رسول خدا در حالی که مُحْرَم بوده‌اند او را تزویج فرموده‌اند.<sup>۱</sup>

عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از حماد بن زید، از مطرف، از ربیع، از سلیمان بن یسار، از ابورافع ما را خبر دادند که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) میمونه را در حالی که مُحْرَم نبود عقد فرمود و من خود واسطه میان آن دو بودم.

ابوضمره انس بن عیاض از گفته ربیعه بن ابی عبدالرحمان از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) ابورافع و مردی از انصار را در حالی که در مدینه بودند و

۱. ملاحظه می‌فرمایید که تعارض میان این روایات آن هم در سده دوم هجری تا این اندازه است و برای فقیه بسیار پرزحمت است که تمام جوانب را بررسی کند و فتوی دهد. و طبیعی است هرچه روزگار می‌گذرد دشوارتر می‌شود و در این صورت افراد کم‌اطلاع را شاید که با استدلال به یکی دو روایت اظهار نظر کنند.



پیش از آنکه برای عمره القضا از مدینه بیرون بیایند گسیل فرمودند و آن دو میمونه را به عقد رسول خدا در آوردند.

عارم بن فضل، از حماد بن زید از ایوب از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است \* عمر بن عبدالعزیز برای من نوشت که از یزید بن اصم درباره ازدواج رسول خدا با میمونه پیرس، من از او پرسیدم، گفت پیامبر درحالی که محرم نبود او را عقد فرمود و درحالی که محرم نبود در منطقه سرف با او زفاف فرمود و گور میمونه هم همان جا و زیر ایوان کوچک قرار دارد.

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری از یزید بن اصم از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) درحالی که محرم نبود میمونه را عقد فرمود.

محمد بن عمر واقدی و فضل بن دکین هر دو از هشام بن سعد از عطاء خراسانی ما را خبر دادند که می گفته است \* به ابن مسیب گفتم عکرمه می پندارد که رسول خدا (ص) درحالی که مُحْرِم بودند میمونه را عقد فرمودند، گفت آن دهان دریده دروغ می گوید، برو و دشنامش بده، و برای تو می گویم که رسول خدا درحالی که مُحْرِم بودند به مکه آمدند ولی پس از بیرون آمدن از احرام او را عقد فرمودند.

محمد بن فضل، از لیث، از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) درحالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن نمیر، از یزید بن ابی زیاد از حکم از مقسم، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا (ص) درحالی که مُحْرِم بودند میمونه را عقد فرمودند و درحالی که محرم بودند در منطقه قاحه<sup>۱</sup> خون گرفتند.

یزید بن هارون، از هشام بن حسان، از عکرمه، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) در منطقه سرف درحالی که محرم بودند میمونه دختر حارث را عقد فرمود و پس از بازگشت از مکه - بیرون آمدن از احرام - در همان جا با او زفاف فرمود. یزید بن هارون می افزود که میمونه در سرف درگذشته و گورش آن جاست.

عبیدالله بن موسی، از ابن جریج از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا میمونه را درحالی که مُحْرِم بود عقد فرمود.

۱. قاحه: به معنی حیاط و گشادگی جلو خانه است و نام یکی از منازل میان مکه و مدینه است که در سه میلی مدینه واقع است، ابن اثیر در این باره ذیل ماده «قوح» توضیح داده است.

و همو، از اسرائیل از جابر از عکرمه، از ابن عباس ما را همینگونه خبر داد.  
محمد بن عبدالله اسدی، از رباح بن ابی معروف، از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد  
که می گفته است \* رسول خدا در سَرَف و درحالی که مُحْرَم بود خاله ام میمونه را عقد  
فرمود، گوید ابن عباس در این کار اشکالی نمی دیده است.<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله انصاری، از حبیب بن شهید ما را خبر داد که می گفته است \* از  
میمون بن مهران شنیده است که از ابن عباس نقل می کرده که رسول خدا درحالی که مُحْرَم  
بود میمونه را عقد فرمود.

هوذة بن خلیفه از داود بن عبدالرحمان، از ابوالشعثاء جابر ما را خبر داد که می گفته  
است \* از ابن عباس شنیده که می گفته است رسول خدا درحالی که مُحْرَم بود میمونه را عقد  
فرمود.

عفان بن مسلم، از وَهَب، از عبدالله بن عثمان بن خَثِیم، از سعید بن جبیر ما را خبر  
داد که می گفته است \* از ابن عباس شنیدم می گفت رسول خدا (ص) با خاله ام میمونه  
درحالی که آن حضرت مُحْرَم بود هم بستر شد!؟<sup>۲</sup>

عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که  
می گفته است \* پیامبر (ص) درحالی که مُحْرَم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از عطاء ما را خبر داد که  
\* رسول خدا درحالی که مُحْرَم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن نُمَیر و فضل بن دکین و محمد بن عبید هر سه از زکریاء بن ابی زائده، از  
عامر شعبی ما را خبر دادند که می گفته است \* پیامبر (ص) درحالی که مُحْرَم بودند میمونه را  
عقد فرمودند، فضل بن دکین در حدیث خود افزوده است که پیامبر درحالی که مُحْرَم بودند  
خون گرفتند.

عبدالله بن نُمَیر و یعلی بن عبید و یزید بن هارون هر سه از اسماعیل بن ابی خالد، از  
عبدالله بن ابی سفر از عامر شعبی ما را خبر دادند که پیامبر (ص) درحالی که مُحْرَم بود

۱. برای آگاهی خوانندگان گرامی می گویم که در شیعه حرمت عقد در حال احرام مورد اجماع است. به کتاب  
جامع المدارک، ج ۲، ص ۳۹۸ مرحوم آیت الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری طاب ثراه و قاضی نعمان (ره)،  
دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۰۳ مراجعه شود.

۲. ظاهراً در فقه اهل سنت هم این روایات ابن عباس پذیرفته نیست.



میمونه را مالک شد و نیز در حالی که محرم بود خون گرفت.

عبیدالله بن موسی هم از اسرائیل از جابر از عامر شعبی همانگونه ما را خبر داد. جریر بن عبدالحمید از منصور از مجاهد ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) در حالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

مسلم بن ابراهیم از قره بن خالد از ابویزید مدینی هم همینگونه ما را خبر داد. واقدی، از ابن جریج از ابوزبیر از عکرمه ما را خبر داد که میمونه دختر حارث خود را به پیامبر (ص) هبه کرد.

واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن محمد بن عبدالرحمان از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* از عمره پرسیدند درست است که میمونه خود را به رسول خدا بخشیده است؟ گفت نه بلکه رسول خدا (ص) او را با مهریه پانصد درم عقد فرمود و عباس بن عبدالمطلب از سوی میمونه عهده دار این کار بود.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از سفیان از منصور از مجاهد ما را خبر دادند که می گفته است \* نام اصلی میمونه بره بوده و رسول خدا آن را به میمونه تغییر داد.<sup>۱</sup>

سفیان بن عینه از عمرو از ابوشعثا از ابن عباس ما را خبر داد که خاله اش میمونه او را گفته است که او و رسول خدا از آب یک ظرف غسل می کرده اند.

ابوعامر عبدالملک بن عمرو، از ابراهیم بن نافع از ابن ابی نجیح از مجاهد، از ام هانی ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) و میمونه از یک ظرف غسل می کرده اند. و همو با همین اسناد ما را خبر داد که پیامبر و میمونه از یک ظرف که کاسه بزرگی بود که در آن نشانه خمیر هم باقی مانده بود غسل می کردند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از شیبانی از عبدالله بن شداد از میمونه ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا (ص) در محل نماز خود بر روی سجاده یی از برگ خرما نماز می گزارد و من که در حال حیض بودم کنار سجاده دراز کشیده و خوابیده بودم و جامه آن حضرت به تن من برخورد می کرد.

مالک بن اسماعیل، از شریک از سماک، از عکرمه، از ابن عباس از میمونه ما را خبر

۱. پیش از این در شرح حال جویریّه هم آمده است که نامش بره بوده و رسول خدا آن را به جویریّه تغییر داده اند.

داد که می‌گفته است \* من و رسول خدا جنب بودیم، من از آب دیگری غسل کردم که مقداری در دیگ باقی ماند، رسول خدا آمد و با بازمانده آب غسل فرمود، گفتم من از آن آب غسل کرده بودم، فرمود آب که جنب نبوده است.<sup>۱</sup>

سعید بن منصور، از عبدالعزیز بن محمد از ابراهیم بن عقبه از کُریب از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا فرمودند میمونه و ام‌الفضل و اسماء سه خواهر مؤمنند.

واقدی، از ابراهیم بن محمد آزاد کرده و وابسته قبیله خزاعه از صالح بن محمد، از ام ذره از خود میمونه ما را خبر داد که می‌گفته است \* شبی پیامبر از پیش من و حجره‌ام بیرون رفت من در را از پشت بستم، آن حضرت آمد و در زد و خواست در را بگشایم، من از گشودن آن خودداری کردم، فرمود سوگند می‌دهم که در را باز کنی، گفتم در شبی که نوبت من است پیش همسرانت می‌روی! فرمود چنین نکردم فشار ادرار احساس کردم - برای آن بیرون رفتم.

ابوولید هشام طیالسی، از لیث بن سعد از بُگیر از عبیدالله خولانی ما را خبر داد که می‌گفته است \* خودم میمونه همسر رسول خدا (ص) را دیدم که در پیراهنی بلند و گشاد بدون اینکه روی آن ازار پیوشد نماز می‌گزارد.

عارم بن فضل، از حماد بن زید از ابی فزارة از یزید بن اصم<sup>۲</sup> ما را خبر داد که می‌گفته است \* میمونه در حج خود - آخرین حجی که انجام داد - موهای سر خود را تراشید و هنگامی که مرد موهایش کوتاه و انبوه بود.

خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) درباره یکی از کنیزان میمونه از او پرسیدند، گفت آزادش کردم، فرمودند کنیز چابکی بود و اگر می‌فروختی و بهای آن را در مورد خویشاوندان بینوای خود مصرف می‌کردی بهتر بود.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از یزید اصم ما را خبر داد که می‌گفته است \* من و یکی از پسران طلحة بن عبیدالله به استقبال عایشه که از مکه برمی‌گشت رفتیم، آن پسر

۱. به احتمال بسیار نقل اینگونه روایات آن هم برای محارم به منظور جلوگیری از سخت‌گیری‌ها و وسواس مردم درباره نجس و پاکی بوده است.

۲. پیش از این ملاحظه فرمودید که او خواهرزاده میمونه است.



طلحه خواهرزاده عایشه بود، من و آن پسر خود را در یکی از نخلستانهای مدینه انداخته بودیم و خرما خورده بودیم و این خبر به عایشه رسیده بود او به خواهرزاده خود روی آورد و او را سرزنش کرد و نکوهید، سپس رو به من کرد و مرا موعظه پسندیده‌یی کرد و سپس گفت مگر نمی‌دانی که خداوند تبارک و تعالی چندان تو را رهبری فرمود و عنایت به تو ارزانی داشت که تو را در خانه پیامبرش جا داد - خواهرزاده میمونه بودی و به خانه‌اش می‌رفتی - به خدا سوگند گویی که میمونه درگذشت و لگامت را بر شانه‌ات رها کرد، همانا که آن بانو از پرهیزکارترین ما و رعایت‌کننده‌ترین ما به پیوند خویشاوندی بود.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از یزید بن اصم ما را خبر داد که می‌گفته است \* مسواک میمونه دختر حارث همسر رسول خدا(ص) همیشه در آب شیرین بود اگر به نماز یا کاری سرگرم بود که بود و در غیر آن صورت مسواک را برمی‌داشت و مسواک می‌زد.

و همو با همان اسناد ما را خبر داد که یکی از خویشاوندان - محارم - میمونه پیش او رفت، میمونه از او بوی شراب استشمام کرد، او را گفت تا هنگامی که خود را به مسلمانان معرفی نکرده باشی که تو را تازیانه زنند و با اجرای حد پاکیزه‌ات نسازند هرگز نباید به خانه من در آیی.

قیصه بن عقبه از سفیان از موسی بن ابی عایشه از گفته مردی ما را خبر داد که می‌گفته است \* میمونه دانه اناری را دید که روی زمین افتاده است، آن را برداشت و گفت خداوند تباهی را دوست نمی‌دارد.

احمد بن اسحاق حضرمی، از وهیب، از ابراهیم بن عقبه از کرباب آزاد کرده ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابن عباس مرا فرستاد که در مراسم حج لگام شتر میمونه را در دست داشته باشم، من چنان کردم و تا هنگامی که رمی جمره عقبه را انجام داد شنیدم که لا اله الا الله می‌گفت.

فضل بن دکین، از عقبه بن وهب عامری بگایی، از یزید بن اصم ما را خبر داد که می‌گفته است \* پس از رحلت رسول خدا ام‌المؤمنین میمونه را می‌دیدم که سر خود را می‌تراشد. فضل می‌گوید از عقبه پرسیدم چرا این کار را می‌کرده است؟ گفت چنین می‌پندارم که سوگواری می‌داشته است.

معن بن عیسی، از مخرمه بن بکیر، از پدرش، از بسر بن سعید، از عبیدالله خولانی که

گاهی در خانه میمونه زندگی می کرد ما را خبر داد که می گفته است \* میمونه را دیدم با روسری بزرگ و پیراهن بلند بدون اینکه روپوش دیگری بر تن کند نماز می گزارد.

فضل بن دکین، از جعفر بن برقان، از میمون - یعنی میمون بن مهران - ما را خبر داد که می گفته است \* از صفیه دختر شبیه پرسیدم، او گفت که رسول خدا با میمونه در سرف ازدواج فرمود و همان جا در خیمه و سایبانی که برای او برپا شده بود با او زفاف کرد، قضا را میمونه در سرف درگذشت و همان جا و در زیر همان سایبان به خاک سپرده شد.

یزید بن هارون و وهب بن جریر بن حازم، هر دو از جریر بن حازم از ابوفزارة، از یزید بن اصم ما را خبر دادند که می گفته است \* میمونه را در سرف زیر همان سایبانی که رسول خدا در آن با او زفاف کرده بود به خاک سپردیم، روزی که میمونه درگذشت موهای سرش تراشیده بود که در حج سر خود را تراشیده بود، من و ابن عباس وارد گور او شدیم و چون پیکرش را در گور خوابانیدیم سرش در گودی افتاد و کژ شد، من ردای خود را برداشتم و زیر سرش نهادم، ابن عباس آن را از زیر سرش برداشت و کنار انداخت و زیر سر میمونه سنگی قرار داد.

واقدی از ابن جریج از عطاء ما را خبر داد که می گفته است \* میمونه در سرف درگذشت، همراه ابن عباس برای برداشتن او رفتیم، ابن عباس گفت هنگام برداشتن پیکر او، جسد را تکان مدهید و شتابان مبرید، و همانا که پیامبر (ص) را هنگام مرگ نه همسر بوده است که برای هشت تن آنان نوبت قرار داده بوده است و به یک تن از ایشان نوبتی اختصاص نداده بود<sup>۱</sup> کس دیگری غیر از ابن جریج در همین مورد می گوید، میمونه در مکه درگذشت، ابن عباس پیکر او را به سرف برد و به کسانی که آن را بردوش داشتند می گفت با این پیکر مدارا کنید - نرم و آهسته حرکت کنید که مادر شماست و او را در سرف به خاک سپرد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن محرر، از یزید بن اصم ما را خبر داد که می گفته است \* در خاک سپاری میمونه حضور داشتم، ابن عباس و عبدالرحمان بن خالد بن ولید و من و عبیدالله خولانی<sup>۲</sup> وارد گور شدیم. و ابن عباس بر او نماز گزارد، محمد بن عمر واقدی

۱. ارتباط این جمله را با موضوع حدیث نفهمیدم.

۲. ابن عباس و خالد بن ولید و یزید بن اصم پسرخاله یکدیگرند و طبیعی است که عبدالرحمان پسر خالد هم محرم میمونه بوده است سبب محرم بودن عبیدالله خولانی را پیدا نکردم.



می‌گوید میمونه به سال شصت و یک و روزگار سلطنت یزید بن معاویه در گذشته است و به هنگام مرگ هشتاد یا هشتاد و یک سال داشته و با آن حال چابک بوده است و او آخرین کس از همسران حضرت ختمی مرتبت است که در گذشته است.<sup>۱</sup>

محمد بن عمر واقدی از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می‌گفته است: \* از عبدالرحمان اعرج در مجلس درس او در مدینه شنیدم که می‌گفت پیامبر (ص) از درآمد خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و گفته شده است گندم مقرر فرمود.

**سخن درباره زنانی که پیامبر (ص) آنان را عقد کرده ولی با آنها زفاف نفرموده است و زنانی که از آنان جدا شده است و سبب جدایی آن حضرت از ایشان**

### زنی از قبیله کلاب

نام او را به اختلاف برای ما نقل کردند، یکی گوید نامش فاطمه و دختر ضحاک بن سفیان کلابی بوده است، دیگری گفته است نامش عمره و دختر یزید بن عبید بن رواس بن کلاب بن ربیع بن عامر بوده است. دیگری گفته است نامش عالیه و دختر ظبیان بن عمرو بن عوف بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب است، و کس دیگری گفته است نامش سبا و دختر سفیان بن عوف بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب است.

ما آنچه در این باره شنیده‌ایم همه را می‌نویسیم، یکی از محدثان گفته است فقط یک زن کلابی بوده و در نامش اختلاف کرده‌اند و کس دیگری گفته است که این نامها که بر شمردیم همگی بوده‌اند و هر یک داستانی جداگانه دارد، ما همه چیزهایی را که شنیده‌ایم نوشته‌ایم و روشن ساخته‌ایم.

۱. پیش از این تذکر دادم که به گفته خود واقدی در شرح حال حضرت امام حسین علیه السلام، بانوی گرانقدر جناب ام سلمه همسر گرامی حضرت ختمی مرتبت هم تا هنگام وصول خبر شهادت سرور شهیدان به مدینه ماه صفر ۶۱ هجری زنده بوده است و به درد گریسته و بیهوش شده است.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله، از گفته زُهری ما را خبر داد که می‌گفته است \* نام آن زن فاطمه و دختر ضحاک بن سفیان بوده و از رسول خدا (ص) به خدا پناه برده است و رسول خدا او را طلاق داده‌اند، گوید پس از آن پشکل جمع می‌کرده و می‌گفته است من بدبختم، و رسول خدا در ماه ذی‌قعدة سال هشتم هجرت او را عقد فرموده است، این زن به سال شصتم هجرت درگذشته است.

و همو، از محمد بن عبدالله از زُهری از عروه از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) آن زن کلابی را عقد فرمود، و چون پیش او رفت و به او نزدیک شد او گفت من از تو به خدا پناه می‌برم، پیامبر فرمود به بزرگی پناه بردی پیش خانواده خود برگرد. و همو، از عبدالله بن جعفر، از عبدالواحد بن ابی عون، از ابن مناح ما را خبر داد که می‌گفته است \* آن زن از رسول خدا به خدا پناه برده بود، و پس از آن گرفتار سراسیمگی شد و عقل او زایل گردید و هرگاه بر در خانه همسران پیامبر می‌آمد و اجازه ورود می‌خواست می‌گفت من بدبخت آمده‌ام، و می‌گفت نسبت به من خدعه کردند و فریب دادند.<sup>۱</sup>

و نیز همو، از عبدالله بن سلیمان، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است پیامبر (ص) با آن زن زفاف فرمود ولی هنگامی که همسران خود را آزاد گذاشت که اگر می‌خواهند جدا شوند، او قوم خود را برگزید و رسول خدا از او جدا شد، آن زن بعدها پشکل جمع می‌کرد و می‌گفت من بدبختم.

و باز همو، از عبدالله بن جعفر از موسی بن سعید و ابن ابی عون ما را خبر داد که هر دو می‌گفته‌اند پیامبر (ص) او را برای آنکه گرفتار پیسی بود طلاق داد.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر و ابن ابی سبرة و عبدالعزیز بن محمد و آن سه از یزید بن هاد از ثعلبة بن ابی مالک از حسین بن علی ما را خبر دادند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) زنی از قبیله بنی عامر را به همسری گرفت، و هرگاه پیامبر (ص) از خانه بیرون می‌رفت آن زن مشرف بر اهل مسجد می‌شد و به آنان می‌نگریست، همسران رسول خدا ایشان را از این موضوع آگاه کردند، فرمود شما نسبت به او ستم روا می‌دارید - درست نمی‌گویید - گفتند ما این موضوع را به شما نشان می‌دهیم، فرمود بسیار خوب، آنان او را

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد گول‌زدن عایشه و حفصه یکی از همسران پیامبر (ص) را به ترجمه نه‌ایة الارب، ج ۳، ص ۱۷۳ مراجعه فرماید.



در حالی که به مسجد سرک می کشید نشان دادند و رسول خدا از او جدا شد، واقدی می گوید این حدیث را برای عبدالله بن سعید بن ابی هند گفتم، او از گفته پدرش مرا خبر داد که می گفته است \* جز این نبوده است که او از رسول خدا (ص) به خدا پناه برده است و آن حضرت او را آزاد گذاشته و رها فرموده است.

پیامبر (ص) از بنی عامر زنی جز او را عقد نفرموده است و از قبیله کنده هم با کس دیگری جز آن بانوی جونیه ازدواج نکرده است.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن وثیمه از ابو و جزه ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) در ذی قعدة سال هشتم هجرت به هنگام بازگشت از جعرانه با آن بانو ازدواج فرموده است.

و همو، از ابو مصعب اسماعیل بن مصعب از گفته پیرمردی از خویشاوندانش ما را خبر داد که می گفته است آن بانو به سال شصتم هجرت در گذشته است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از عَزْرَمی، از نافع، از ابن عُمَر ما را خبر داد که می گفته \* سبا دختر سفیان بن عوف بن کعب بن ابی بکر بن کلاب در زمره همسران رسول خدا بوده است، گوید ابن عمر می گفته است رسول خدا ابواسید ساعدی را گسیل فرمود تا بانویی از بنی عامر را که نامش عمره و دختر یزید بن عبید بن رَؤاس بن کلاب بود برای او خواستگاری کند و پیامبر آن بانو را عقد فرمود ولی آگاه شد که آن زن گرفتار پیسی است و او را طلاق داد.

و باز هشام بن محمد بن سائب کلبی از گفته مردی از خاندان ابی بکر بن کلاب ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا (ص) عالیه دختر ظبیان بن عمرو بن عوف بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب را به همسری گرفت و آن زن روزگاری با پیامبر زندگی کرد و رسول خدا او را طلاق داد.<sup>۱</sup>

## اسماء دختر نعمان

بن ابی جون بن اسود بن حارث بن شراحیل بن جون بن آکل المرار کنندی.

۱. ملاحظه می کنید که مضمون این روایات و اخبار مشترک و درهم ریخته است و درخور اعتماد نیست.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن یعقوب بن عتبہ، از عبدالواحد بن ابی عون دوسی ما را خبر داد که می‌گفته است \* نعمان بن ابی جون کندی که خودش و برادران و بستگانش در منطقه نجد و اطراف شربه<sup>۱</sup> زندگی می‌کردند در حالی که مسلمان شده بود به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهی زیباترین زن بیوه عرب را که همسر پسر عمویش بوده و شوهرش درگذشته و بیوه شده است به عقد شما در آورم و او مایل به ازدواج با شماست و شیفته شماست؟ پیامبر آن زن را با کابین دوازده و نیم وقیه برای خود عقد فرمود. نعمان بن ابی جون گفت ای رسول خدا درباره کابین او کوتاهی مکن - افزون از این مقدار قرار بده - فرمود من درباره هیچ یک از همسران خود و نیز درباره هیچ یک از دختران خود کابینی بیش از این قرار نداده‌ام، نعمان گفت آری که کار تو سرمشق است و اینک کسی را روانه فرمای تا همسرت را پیش تو بیاورد من هم همراه فرستاده شما می‌روم و همسرت را همراه او روانه می‌کنم. پیامبر (ص) ابواسید ساعدی<sup>۲</sup> را همراه نعمان روانه فرمود. هنگامی که آن دو آن جا رسیدند اسماء در خانه خود نشست و به ابواسید اجازه ورود داد، ابواسید می‌گوید چون این موضوع پس از نزول احکام حجاب بود به او پیام دادم که همسران پیامبر (ص) را هیچ یک از مردان نامحرم نباید ببینند، وانگهی باید از پس پرده با مردان نامحرم سخن بگویی، او پذیرفت و من سه روز آن جا بودم و سپس او را بر شتری راهوار که هودج و سایبانی داشت سوار کردم و به مدینه آوردم و در محله بنی ساعده مسکن دادم. زنان قبیله به دیدن اسماء رفتند و خوش آمد گفتند و چون از پیش او بیرون آمدند درباره زیبایی او سخن می‌گفتند و آمدن اسماء در مدینه شایع شد، من به حضور رسول خدا (ص) که در قبیله - محله - بنی عمرو بن عوف بود رفتم و ایشان را از آمدن اسماء آگاه ساختم.

گروهی از زنان پیش او رفتند تا از زیبایی او که از زیباترین زنان بود آگاه شوند و خبر زیبایی او به ایشان رسیده بود برای او فریب‌سازی کردند و یکی از آنان بدو گفته بود تو از تبار پادشاهانی اگر می‌خواهی مورد توجه پیامبر قرار بگیری هنگامی که آن حضرت پیش تو آمدند از او به خدا پناه ببر که در آن صورت رسول خدا نسبت به تو رغبت پیدا می‌کند و تو

۱. شریة: در منطقه نزدیک معدن بنی سلیم است و باقوت در معجم البلدان در آن باره به تفصیل سخن گفته است.

۲. از اشخاص محترم قبیله خزرج و از انصار و آخرین کسی است از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر که درگذشته است، به أسد الغابة، ج ۵، ص ۱۳۷ مراجعه فرمایید.



مورد توجه ایشان قرار خواهی گرفت.

واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن عبیده از عمر بن حکم از ابواسید ساعدی برایم حدیث کرد که می‌گفته است \* رسول خدا(ص) مرا برای آوردن آن بانوی جونیه که در ناحیه نجد ساکن بودند فرستاد، من او را آوردم و در کوشکهای بنی ساعده منزل دادم، آنگاه به حضور پیامبر رفتم و ایشان را آگاه کردم، ایشان پیاده آمد و چون پیش او رسید به زانو نشست و اراده فرمود تا او را ببوسد و این شیوه آن حضرت نسبت به همسران خود که آراسته شده بودند بود، آن زن در آن حال خطاب به پیامبر گفت از تو به خدا پناه می‌برم، پیامبر(ص) از او فاصله گرفت و فرمود همانا که به خدا پناه بردی، آنگاه از جای برخاست و به من دستور فرمود که او را پیش قوم خودش برگردانم.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از عمرو بن صالح، از سعید بن عبدالرحمان بن ابزی ما را خبر داد که می‌گفته است \* به آن بانوی جونیه گفته بودند که اگر از رسول خدا به خدا پناه ببری برای تو بهتر است و به بهره بیشتری از ایشان می‌رسی، و چون زیبایی و خوبرویی او را دیده بودند بدینگونه او را فریب دادند و هیچ بانویی از همسران رسول خدا غیر از او از آن حضرت به خدا پناه نبرده بود، به پیامبر(ص) گفتند که چه کسی او را به گفتن آن جمله واداشته است، رسول خدا فرمود آری آنان همان زنان اطراف یوسف‌اند و فریب آنان بزرگ است، گوید نام آن بانو اسماء و دختر نعمان بن ابی جون بود. و همو از عبدالله بن جعفر ما را خبر داد که نام آن بانو امیه و دختر نعمان بن ابی جون بوده است.

و نیز همو، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا(ص) آن بانوی جونیه را به ماه ربیع‌الاول سال نهم هجرت عقد فرمود. و همو، از عبدالرحمان بن ابی‌الزناد، از هشام بن عروه، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* ولید بن عبدالملک برای او نامه نوشته و پرسیده است که آیا رسول خدا(ص) با قتیله خواهر اشعث بن قیس ازدواج فرموده است؟ و عروه پاسخ داده است که پیامبر(ص) هرگز نه با او و نه با زن کندیه دیگری جز همان زن جونیه ازدواج نکرده است، و چون همان زن را هم به مدینه آوردند پیامبر(ص) به او نگاهی افکند و او را طلاق داد بدون اینکه با او زفاف فرموده باشد.

همچنین واقدی از معمر از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا هیچ

زنی از قبیله کنده را به همسری نگرفت، جز همان زن جونیه را که با او هم تا هنگامی که از او جدا شد زفاف نفرمود.

هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) اسماء دختر نعمان را که از زیباترین و پسرطراوت ترین زنان روزگار خود بود برای خود عقد فرمود، گوید هنگامی که پیامبر (ص) شروع به ازدواج با زنان غیر قرشی و شهره به زیبایی کرد، عایشه گفت اینک دست بر زنان غریبه زیبا نهاده است و ممکن است به زودی خاطر او را از ما منصرف کنند، پیامبر (ص) هنگامی که نمایندگان قبیله کنده به حضورشان آمدند اسماء را از پدرش خواستگاری فرمود، هنگامی که همسران پیامبر او را دیدند بر او رشک بردند و او را گفتند اگر می خواهی در نظر پیامبر مورد توجه قرارگیری هنگامی که پیش تو می آید از او به خدا پناه ببر، و چون رسول خدا بر او وارد شد و پرده حجره را فرو افکند و دست خود را به سوی او دراز کرد، اسماء گفت از تو به خدا پناه می برم، پیامبر فرمود از چه کسی به خدا پناه می بری! پیش قوم خود برگرد.

هشام بن محمد، از ابن غسیل از حمزه پسر ابواسید ساعدی از گفته پدرش ابواسید که از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) اسماء دختر نعمان جونی را عقد فرمود و مرا روانه فرمود، من او را آوردم، حفصه به عایشه یا عایشه به حفصه گفت تو او را خضاب کن و من موهایش را شانه می زنم و به آن کار پرداختند ضمن آن یکی از آن دو به اسماء گفت پیامبر (ص) دوست می دارد که چون پیش زن خود می آید زن بگوید از شر تو به خدا پناه می برم. بدین سبب بود که چون پیامبر (ص) پیش اسماء آمد و در حجره را بست و پرده را فرو هشت همینکه دست به سوی او دراز کرد اسماء گفت از شر تو به خدا پناه می برم، پیامبر (ص) آستین جامه خود را بر چهره خویش نهاد و سه بار فرمود تو به بهترین پناهگاه پناه بردی. ابواسید می گوید پیامبر پیش من آمد و فرمود ای ابواسید! دو دست جامه کتانی سپید به او بده و او را پیش قوم خودش ببر، اسماء می گفت مرا بدبخت فراخوانید.

ضحاک بن مخلد شیبانی از موسی بن عبیده از عمر بن حکم، از ابواسید ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) زنی از بنی جون را به همسری گرفت و مرا برای آوردن او روانه فرمود، من او را آوردم و در خانه بی که در منطقه شوط و بالاتر از محله ذباب بود مسکن دادم، آنگاه پیش پیامبر (ص) رفتم و گفتم ای رسول خدا همسرت را آورده ام، آن



حضرت در حالی که من همراهش بودم پیاده حرکت کرد و چون او را دید به شیوه خود بر زانو نشست و خواست او را ببوسد، آن زن گفت از شر تو به خدا پناه می‌برم، پیامبر فرمود به پناهگاهی بزرگ پناه بردی. سپس مرا دستور داد که آن زن را پیش قوم خودش برگردانم و چنان کردم.

محمد بن عمر واقدی، از سلیمان بن حارث، از عباس بن سهل ما را خبر داد که می‌گفته است \* از ابواسید ساعدی شنیدم می‌گفت همینکه با اسماء پیش قبیله‌اش رسیدیم فریاد برآوردند که ای اسماء چه نافر خنده‌ای، چه بر سرت آمده است، او گفت فریتم دادند و مرا گفتند که چنین و چنان بگو<sup>۱</sup> خویشاوندانش گفتند ما را میان اعراب به بدنامی مشهور کردی، اسماء به ابواسید ساعدی رو کرد و گفت به هر حال این کار شده است اینک من باید چه کار کنم؟ ابواسید گفت در خانه‌ات بنشین و از غیر محارم خود حجاب را رعایت کن تا پس از رسول خدا هیچ طمع‌کننده در تو طمع نکند که تو از مادران مؤمنانی. گوید اسماء در خانه نشست و هیچ‌کس طمع به ازدواج با او نبست و او را جز اشخاص محرم ندیدند و سرانجام به روزگار خلافت عثمان بن عفان پیش اقوام خود در نجد درگذشت.

هشام بن محمد بن سائب از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* اسماء دختر نعمان را مهاجر بن ابی‌امیه بن مغیره به همسری گرفت. عمر خواست آن دو را عقاب کند اسماء گفت به خدا سوگند نه مقررات حجاب درباره‌ام انجام شد و نه ملقب به ام‌المؤمنین شدم، و عمر از آن دو دست برداشت.

هشام بن محمد بن سائب از گفته زهیر بن معاویه جعفری ما را خبر داد که می‌گفته است \* اسماء از اندوه درگذشت.

واقدی می‌گوید از کسی شنیدم که می‌گفت به هنگام جنگ با مرتدان عکرمه پسر ابوجهل اسماء را که برای او از سوی رسول خدا مقررات حجاب وضع نشده بود به همسری گرفت و این حدیث درستی نیست.

۱. می‌بینید که محمد بن سعد بن منیع و دیگر راویان می‌کوشند کارهای عایشه و حفصه را به حساب همه همسران حضرت ختمی مرتبت بگذارند و انگهی از سوی امویان و نیز عباسیان چنان تبلیغی درباره عایشه آن هم نه از باب احترام به او بلکه برای کاستن مقام دیگران شده بود که محمد بن سعد گستاخی آن را ندارد که بگوید سرچشمه همه این سبک‌سری‌ها عایشه بوده است و برای او شریک می‌تراشد.

## قتیله دختر قیس

که خواهر اشعث بن قیس بن معدی کرب بن معاویة بن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویة الاکرمین بن حارث بن معاویة بن حارث بن معاویة بن ثور بن مرتع بن کنده بوده است. هشام بن محمد بن سائب از پدرش از ابو صالح از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که اسماء دختر نعمان از پیامبر به خدا پناه برد، رسول خدا در حالی که نشان خشم در چهره اش دیده می شد از پیش او بیرون آمد، اشعث بن قیس که حاضر بود گفت ای رسول خدا! خداوند تو را ناراحت نفرماید اجازه می دهی کسی را که در زیبایی و نسب کم تر از اسماء نیست به همسری تو در آوردم؟ فرمود او کیست؟ گفت خواهرم قتیله، پیامبر پذیرفت و فرمود او را به عقد خود در آوردم، اشعث به حضرموت برگشت و خواهر خود را سوار کرد و به راه افتاد و چون مقداری از یمن فاصله گرفت از رحلت رسول خدا آگاه شد و خواهر را به سرزمین خود برگرداند.

اشعث از دین برگشت و خواهرش هم همراه دیگران مرتد شد و از دین برگشت و چون عقد او برای رسول خدا با ارتداد او باطل شده بود ازدواج کرد و قیس بن مکشوح مرادی او را به همسری گرفت.

معلی بن اسد، از وهیب از داود بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که پیامبر رحلت کرد زنی از قبيلة کنده به نام قتیله در عقد آن حضرت بود، آن زن همراه قوم خود مرتد شد و از دین برگشت، بعدها عکرمه پسر ابو جهل با او ازدواج کرد و ابوبکر از این جهت سخت دلگیر شد، عمر به او گفت ای خلیفه رسول خدا! به خدا سوگند که قتیله در زمره همسران رسول خدا نیست که نه او را برگزیده و نه مقررات حجاب را برای او مقرر فرموده است و انگهی به سبب مرتد شدن و از دین برگشتن و همراهی با قوم خود خداوندش از این سعادت محروم ساخته است.

محمد بن عمر واقدی از یحیی بن نعمان غفاری از یزید بن قسیط ما را خبر داد که می گفته است \* قتیله دختر قیس و خواهر اشعث از زنانی است که خود را به پیامبر (ص) بخشیده است.

واقدی، از ابن ابی زناد و ابوالخصیب از هشام بن عروة از گفته پدرش عروة ما را خبر



داد که او منکر این ازدواج بوده و می‌گفته است پیامبر (ص) با قتیله دختر قیس و با هیچ زن دیگری از قبیله کننده به جز همان زن جونیه ازدواج نکرده است او را هم چون به حضور پیامبر (ص) آوردند همینکه بر او نگریست طلاقش داد و با او زفاف نفرمود.

### مَلِیکَه دختر کعب لیشی

واقدی از ابو مشعر ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) ملیکه دختر کعب را که به زیبایی چشم‌گیر شهره بود به عقد خود درآورد. عایشه پیش او رفت و گفت آزر نمی‌کنی که به همسری قاتل پدر خود درآمده‌ای، او از رسول خدا به خدا پناه برد و پیامبر او را طلاق داد. خویشاوندان ملیکه به حضور پیامبر آمدند و گفتند این بچه‌سال و بی‌اندیشه است و او را فریب داده‌اند به او رجوع فرمای، پیامبر نپذیرفت، آنان از آن حضرت اجازه گرفتند که او را به همسری یکی از خویشاوندانش از خاندان عذره درآورند، اجازه فرمود و آن مرد عذری او را به همسری گرفت، پدر ملیکه به روز فتح مکه در محله خندمه به دست خالد بن ولید کشته شده بود.<sup>۱</sup>

واقدی درباره نادرستی روایت بالا می‌گوید عایشه در سفر فتح مکه همراه رسول خدا نبوده است که به آن زن چنین گفته باشد.

محمد بن عمر واقدی از عبدالعزیز جندعی از پدرش از عطاء بن یزید جندعی ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) ملیکه دختر کعب لیشی را در ماه رمضان سال هشتم به همسری گرفت و با او زفاف کرد و ملیکه در خانه پیامبر (ص) درگذشت. واقدی می‌افزاید که اصحاب ما منکر این موضوع هستند و می‌گویند رسول خدا (ص) هیچ زنی از قبیله کنانه نگرفته است.

واقدی ما را خبر داد که محمد بن عبدالله - برادرزاده زهری - هم از زهری همینگونه برای من نقل کرد.

۱. برای آگاهی از درگیری و زدوخورد محله خندمه به ترجمه مغازی واقدی، ص ۶۳۲ مراجعه فرمایید.

## دختر جندب بن ضمیره جندعی

واقدی از عبدالله بن جعفر از یزید بن بکر ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) دختر جندب بن ضمیره جندعی را به همسری گرفتند. واقدی افزود که یاران ما منکر این مسئله‌اند و می‌گویند پیامبر (ص) هرگز از قبیله کنانه همسری نگرفته‌اند.

### سبا

که برخی هم نام او را سنا گفته‌اند و او دختر صلت بن حبیب بن حارثه بن هلال بن حرام بن سماک بن عوف سلمی است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از گفته مردی از خویشاوندان عبدالله بن خازم سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) سنا دختر صلت بن حبیب را که از قبیله سلیم بوده به همسری گرفته است ولی پیش از آنکه پیامبر به او برسند سنا در گذشته است.

هشام بن محمد از عبیدالله بن ولید و صافی از عبیدالله بن عبید بن عمیر لثی ما را خبر داد که می‌گفته است \* مردی از قبیله بنی سلیم به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای رسول خدا دختری دارم که زیبایی و عقل او چنان است که هیچکس غیر از شما را شایسته همسری او نمی‌بینم. پیامبر (ص) اندیشید که او را به همسری بگیرد، آن مرد گفت نکته دیگر این است که ای رسول خدا به خدا سوگند که در خانه من بیمار هم نشده است. پیامبر (ص) به آن مرد فرمودند ما را نیازی به دختر تو نیست این جا آمده‌ای و خطاهای او را با خود آورده‌ای، در مالی که از آن کاسته نشود و در پیکری که گرفتار بیماری نشود چندان خیری نیست.



سخن درباره بانوانی که پیامبر (ص) از آنان خواستگاری فرمود و عقد و ازدواج صورت نگرفت و زنانی که خود را به آن حضرت بخشیدند

### لیلی دختر خطیم

او خواهر قیس بن خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر بن حارث بن خزرج بن عمرو بوده است، این عمرو همان نیت پسر مالک بن اوس است.

هشام بن محمد بن سائب از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* درحالی که پیامبر (ص) پشت به آفتاب نشسته بودند لیلی دختر خطیم آمد و از پشت سر آن حضرت به شانه ایشان دست زد. پیامبر فرمود این کیست که شیر او را بدرد و بخورد، و رسول خدا این جمله را بسیار می گفت، لیلی گفت من دختر کسی هستم که به پرندگان هم خوراک می دهد و با نسیم برابری می کند من لیلی دختر خطیم هستم آمده ام که خود پیشنهاد کنم مرا به همسری بگیری، پیامبر فرمود پذیرفتم، لیلی پیش قوم خود رفت و گفت پیامبر (ص) مرا عقد فرمود، گفتند چه بدکاری کرده ای، تو زنی غیرتمند و رشک برنده هستی و پیامبر (ص) زنهای متعدد دارد که آنان هم بر او غیرت می ورزند بیم آن می رود که مبادا بر تو نفرین فرماید برگرد و از ایشان تقاضای فسخ کن، او برگشت و گفت ای رسول خدا مرا رها فرما، فرمود رهایت کردم.

گوید سپس مسعود بن اوس بن سواد بن ظفر او را به همسری گرفت و لیلی برای او فرزند آورد، روزی درحالی که لیلی در یکی از نخلستانهای مدینه خود را می شست ناگهان گرگی بر او حمله کرد و بخشی از بدنش را درید و خورد گرچه او را نیمه جان نجات دادند ولی مرد و این بر اثر گفتار رسول خدا بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که می گفته است \* لیلی دختر خطیم خود را به پیامبر (ص) بخشید زنان دیگری هم خود را به آن حضرت بخشیدند ولی شنیده نشده است که حضرت ختمی مرتبت پیشنهاد هیچ کدام را پذیرفته باشند.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح بن دینار از عاصم بن عمر بن قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است \* لیلی دختر خُطیم خود را به پیامبر (ص) بخشید و پیامبر پذیرفت، گوید لیلی ناپسندانه سوار بر استرهای خود می‌شد و نکوهیده‌خوی بود، او گفت به خدا سوگند کاری می‌کنم که محمد در این قبیله انصار ازدواج نکند و به خدا سوگند پیش او می‌روم و خود را به او می‌بخشم، او پیش پیامبر (ص) رفت، ایشان با یکی از یاران خود ایستاده بود و بدون آنکه متوجه باشد ناگاه لیلی را دید که دست بر شانه آن حضرت نهاده است. فرمود این کیست که او را شیر بدرد و بخورد، گفت من لیلی دختر سرور و سالار قوم هستم و خود را به تو بخشیدم. پیامبر فرمودند پذیرفتی، اینک برگرد تا دستورم به تو برسد، لیلی چون پیش قوم خود برگشت او را گفتند تو کسی نیستی که با هو و ها شکیبایی داشته باشی و خداوند برای رسول خود روا دانسته که هرچند زنی که می‌خواهد به همسری برگزیند، او به حضور پیامبر برگشت و گفت خداوند برای تو زنها را حلال فرموده است و من زنی زبان‌درازم و تحمل هو و ها را ندارم مرا رها فرمای، و پیامبر فرمود رهایت کردم.

### أم هانی دختر ابوطالب

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصی، نام اصلی ام هانی فاخته بوده است هرچند هشام کلبی می‌گوید نامش هند بوده ولی همان فاخته مورد نظر بیشتر محدثان است. مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش، از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* به روزگار جاهلی - پیش از بعثت - پیامبر (ص) از عموی خود دخترش ام هانی را خواستگاری فرمود، در همان هنگام هبیره پسر ابووهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم هم از او خواستگاری کرد و ابوطالب ام هانی را به همسری هبیره درآورد، پیامبر (ص) فرمودند عموجان! دختر به هبیره دادی و مرا رها کردی، ابوطالب گفت ای برادرزاده ما هم از ایشان دختر گرفته بودیم و آدم گرامی باید نسبت به شخص گرامی پاداش بدهد.

سپس ام هانی مسلمان شد و اسلام میان او و هبیره جدایی افکند، و پیامبر (ص) از او برای خود خواستگاری فرمود، ام هانی گفت من به روزگار جاهلی شما را دوست می‌داشتم



و در اسلام معلوم است چگونه است ولی زنی کودک دارم و بیم دارم که کودکان آزارت دهند، پیامبر فرمود آری بهترین زنانی که بر شتران سوار شده‌اند زنان قریش هستند که در کودکی فرزندان از همگان بر آنان مهربان‌ترند و حقوق شوهر را از همگان بیشتر رعایت می‌کنند.

عبدالله بن نمیر، از اسماعیل بن ابی خالد از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) از ام هانی خواستگاری فرمود، ام هانی گفت ای رسول خدا تو در نظرم از چشم و گوشم محبوب‌تری و حق شوهر بسیار بزرگ است بیم آن دارم که اگر به همسرم توجه کنم برخی از حقوق فرزندانم ضایع شود و اگر به فرزندانم توجه کنم حق شوهرم را ضایع کنم، پیامبر فرمود بهترین زنانی که بر شتر سوار شده‌اند زنان قریش هستند که در کودکی آنان از همگان بر ایشان مهربان‌ترند و از همگان بیشتر حقوق همسر را رعایت می‌کنند.

حجاج بن نصیر از اسود بن شیبان از ابونوفل پسر ابو عقراب ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) پیش ام هانی رفت و از او خواستگاری فرمود، گفت چه کنم با این کودک آرمیده و این دیگری که شیرخواره است و اشاره به دو فرزندش کرد که کنار او بودند، پیامبر (ص) آب خواست برای ایشان شیر آوردند، نوشیدند و باقی مانده آن را به ام هانی دادند او آن را نوشید و گفت با آنکه روزه داشتم نوشیدم، رسول خدا پرسید چه چیزی تو را بر این کار واداشت؟ گفت برای اینکه باقی مانده آشامیدنی شما را نوشیده باشم تا کنون بر آن دست نیافته بودم اینک که بر آن دست یافتم آشامیدم، حضرت ختمی مرتبت فرمودند زنان قریش بهترین زنانی هستند که بر شتر سوار شده‌اند، نسبت به کودک در دوره کودکی از همه مهربان‌ترند و حقوق همسر را از همه بیشتر پاس می‌دارند، آری اگر مریم دختر عمران هم بر شتر سوار می‌شد هیچ کس بر او برتری نمی‌داشت.

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل از سُدّی، از ابوصالح از خود ام هانی دختر ابوطالب ما را خبر داد که می‌گفته است پیامبر (ص) از من خواستگاری فرمود، من از ایشان پوزش خواستم و مرا معاف فرمود و سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که در آن می‌فرماید «ای پیامبر! همانا برای تو حلال ساختیم همسرانی را که کابین ایشان را

پر داخته‌ای» تا آن جا که می‌فرماید «زنانی که همراه تو هجرت کردند»<sup>۱</sup> ام هانی می‌گفته است و من که همراه آن حضرت هجرت نکرده بودم و همراه آزادشدگان در فتح مکه بودم برایشان حلال نبودم.

فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب ملالی، از اسماعیل بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابوصالح وابسته و آزاد کرده ام هانی مرا خبر داد و از او شنیدم که می‌گفت پیامبر (ص) از ام هانی دختر ابوطالب خواستگاری فرمود، ام هانی گفت ای رسول خدا اینک یتیم دارم و فرزندانم خردسالند، گوید چون فرزندان ام هانی بزرگ شدند او به حضرت پیشنهاد ازدواج داد و رسول خدا فرمود اکنون دیگر نمی‌شود که خداوند بر آن حضرت آن آیه را نازل فرموده بود و ام هانی از بانوان هجرت‌کننده نبود.

کسی غیر از فضل بن دکین می‌گفت، ام هانی برای هبیره بن ابی وهب چهار پسر به نامهای جعده و عمرو و یوسف و هانی زاید.

## ضباعة دختر عامر

بن قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه.

هشام بن محمد، از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* ضباعة دختر عامر همسر هوذة بن علی حنفی بود. هوذة مرد و ثروت سرشاری برای او باقی گذاشت، سپس عبدالله بن جدعان تیمی او را به همسری گرفت ولی فرزندان نشدند، ضباعه از او تقاضای طلاق کرد، عبدالله او را طلاق داد، سپس هشام بن مغیره او را به همسری گرفت و ضباعه پسری به نام سلمه برای او آورد که از برگزیدگان مسلمانان بود<sup>۲</sup> ضباعه از زنان بسیار زیبا و تناور عرب بود و چون بر زمین می‌نشست جای بسیاری را می‌گرفت و موهایش چنان بلند بود که بدن خود را با آویختن زلفهایش می‌پوشاند، و چون هشام بن مغیره درگذشت، در حضور پیامبر (ص) سخن از زیبایی او به میان آمد و رسول خدا او را از پسرش سلمه خواستگاری کرد، سلمه گفت باشد تا با خودش رایزنی کنم، و در

۱. بخشهایی از آیه ۵۰ سوره احزاب، ابوالفتوح رازی هم در تفسیر خود همین موضوع را درباره ام هانی آورده است.

۲. سلمه که برادر ابوجهل بوده از پیشگامان مسلمانان و مدتی در مکه به دست مشرکان زندانی بوده است، او به سال چهاردهم هجرت در جنگ اجنادین شهید شد به ابن حزم، الاصابه، شماره ۳۴۰۳ مراجعه شود.



این میان به پیامبر (ص) گفته شد که او سالخورده شده است، سلمه پیش مادر رفت و گفت پیامبر (ص) تو را از من خواستگاری کرده است. مادر پرسید به ایشان چه گفتی؟ گفت گفتم تا با او رایزنی کنم و از خودش اجازه بگیرم. مادر گفت آیا درباره رسول خدا رایزنی می‌شود، برگرد و مرا به عقد ایشان در آور. سلمه به حضور رسول خدا (ص) برگشت ولی رسول خدا سکوت فرمود.<sup>۱</sup>

### صفیه دختر بشامه

بن نضله او خواهر اعور بن بشامه عنبری است.

هشام بن محمد از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* صفیه در یکی از جنگها اسیر شد پیامبر از او بدین صورت خواستگاری فرمود که اختیار با خود تو خواهد بود اگر می‌خواهی همسر من باش و اگر می‌خواهی پیش شوهرت برو، او گفت شوهرم را می‌خواهم و پیامبر او را پیش شوهرش فرستاد و قبیله بنی تمیم او را لعنت می‌کردند.

### أم شریک

نامش غزیه و دختر جابر بن حکیم است، واقدی می‌گفت او از خاندان معیص بن عامر بن لوی بوده است و کس دیگری می‌گفت ام شریک از دوسیان قبیله ازد بوده است. محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* ام شریک بانویی از خاندان عامر بن لوی و از شاخه معیصی‌ها بوده و خود را به پیامبر ارزانی داشته و بخشیده است ولی رسول خدا او را نپذیرفتند و او هم تا هنگامی که مرد ازدواج نکرد.

وکیع بن جراح از زکریاء بن ابی زائده از عامر در تفسیر این آیه که خداوند به پیامبر می‌فرماید «هر کدام از آنان را که می‌خواهی می‌پذیر و هر کدام را می‌خواهی پیش خود جای

۱. ضباغة از بانوان شاعر شمرده شده و نمونه‌هایی از اشعارش در عمر رضا کحاله، اعلام النساء، ج ۲، ص ۳۵۴، آمده است.

بده»<sup>۱</sup> برای ما نقل کرد که می‌گفته است منظور همهٔ زنانی هستند که خود را به پیامبر بخشیده‌اند که برخی را پذیرا و با آنان هم‌بستر شد و برخی را نپذیرفت که آنان هم پس از رسول خدا ازدواج نکردند و یکی از ایشان ام شریک است.

عبدالله بن موسی از شیبان از فراس از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است \* آن زنی را که پیامبر (ص) کنار نهاد ام شریک انصاری بوده است.

وکیع بن جراح از شریک از جابر از حکم، از علی بن حسین ما را خبر داد که می‌فرموده است \* پیامبر (ص) ام شریک انصاری را عقد فرموده‌اند.

زید بن حباب، از شعبه از حکم از علی بن حسین ما را خبر داد که می‌فرموده است \* بانویی که خود را به پیامبر بخشیده است ام شریک و از قبیلهٔ ازد بوده است.

محمد بن عمر واقدی از ابن جریج از ابوزبیر از عکرمه در تفسیر این آیه که خداوند فرموده است «و اگر زن مؤمنی خود را به پیامبر ببخشد، اگر پیامبر بخواهد که با او ازدواج کند، تنها برای تو است»<sup>۲</sup> ما را خبر داد که آن زن ام شریک دوسی بوده است.

همچنین واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون هم همینگونه ما را خبر داد. محمد بن عمر واقدی، از ولید بن مسلم، از منیر بن عبدالله دوسی ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابو عکر شوهر ام شریک که نامش غزیه و دختر جابر دوسی و از قبیلهٔ ازد بوده است مسلمان شد و همراه ابوهریره و دیگر اشخاص قبیلهٔ دوس به حضور رسول خدا هجرت کرد، ام شریک می‌گوید خویشاوندان ابو عکر پیش من آمدند و گفتند شاید تو هم بر آیین اوایی؟ گفتم آری به خدا سوگند که من بر آیین اویم، گفتند در این صورت تو را سخت شکنجه خواهیم کرد، آنان ما را از سرزمین خودمان که ذوالخلصه بود و از دیرباز سرزمین ما بود کوچاندند و به قصد اقامت در جای دیگری راه افتادند، مرا سوار بر شتر نر خشن و بدرکاب و تیزپایی نشانند و مقداری نان و عسل به من خوراندند و چون تشنه شدم یک قطره آب به من ندادند روز به نیمه رسید آفتاب بسیار گرم و همگی گرفتار گرمای سخت

۱. بخشی از آیهٔ ۵۱، سورهٔ سی و سوم - احزاب، و برای آگاهی بیشتر باید به تفاسیر معتبر مراجعه کرد، ابوالفتوح رازی هم در تفسیر خود از گفتهٔ حضرت علی بن حسین علیهما السلام همینگونه آورده که ام شریک انصاری خود را به رسول خدا بخشیده است.

۲. بخشی از آیهٔ ۵۰، سورهٔ سی و سوم - احزاب، و داستان گرفتاری ام شریک را شیخ اسماعیل بروسوی هم خلاصه‌تر از آنچه در این جا آمده است در تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۲۰۶ آورده است.



بودیم، آنان پیاده شدند و چادرهای خود را برپا کردند و مرا همچنان میان آفتاب رها کردند و چنان شد که هوش و شنوایی و بینایی من از دست شد، این کار را سه روز انجام دادند و در پایان روز سوم گفتند آیین خود را رها کن و من درحالی بودم که سخنان ایشان را درست نمی فهمیدم و چون دقت می کردم کلمه بی را پس از کلمه دیگر درک می کردم، و فقط با انگشت خود به آسمان اشاره می کردم که اعتقاد خود را به توحید نشان دهم، ام شریک می گوید به خدا سوگند در آن حال که دیگر تاب و توانی نداشتم ناگاه سردی دلو آبی را روی سینه خود احساس کردم آن را گرفتم و جرعه بی نوشیدم، دلو از من جدا شد نگرستم آن را میان آسمان و زمین آویخته دیدم و نتوانستم آن را بگیرم، دلو برای بار دوم به من نزدیک شد باز جرعه بی نوشیدم و دلو همچنان بلند شد و نگرستم و آن را میان آسمان و زمین آویخته دیدم، بار سوم دلو به من نزدیک شد این بار چندان از آن آشامیدم که سیراب شدم و از آن بر سر و چهره و جامه خود ریختم، گوید آنان بیرون آمدند و نگرستند و گفتند ای دشمن خدا این آب از کجا برای تو فراهم شد؟ گفتم دشمن خدا کس دیگری غیر از من است، کسی است که با آیین خدا مخالفت می کند اما پاسخ این سخن شما که این آب از کجاست؟ این روزی بی است که خدای بر من ارزانی فرموده است، گوید آنان شتابان به سوی مشکها و ظرفهای آب خود رفتند و دیدند که همه سر بسته است و گشوده نشده است، گفتند گواهی می دهیم که خدای تو پروردگار ماست، همان خدایی که در این سرزمین پس از کارهایی که ما نسبت به تو انجام دادیم چنین آبی بر تو ارزانی داشت هموست که دین اسلام را آیین قرار داده است و همگان مسلمان شدند و هجرت کردند و به حضور پیامبر (ص) آمدند، و به فضل و برتری من بر خود و لطفی که خدا نسبت به من فرموده بود معترف بودند. گوید، او همان بانویی است که از قبیله ازد بوده و خود را به رسول خدا بخشیده است، او که با وجود سالخوردگی همچنان زیبا بود خود را در اختیار رسول خدا نهاد و گفت من خود را به تو می بخشم و پیامبر (ص) او را پذیرفت، عایشه گفت برای زنی که خود را به مردی می بخشد خیری نیست.<sup>۱</sup> ام شریک گفت آری من این چنینم، ولی خداوند در آن آیه او را مؤمن یاد فرموده و گفته است: «و بانویی مؤمنه اگر خود را به پیامبر ببخشد»، و چون این آیه نازل شد عایشه به ام شریک گفت گویا خداوند در بر آوردن خواسته تو شتاب می فرماید.

۱. خودتان ملاحظه کنید که چگونه باید عایشه را تحمل کرد که از اظهار رشک و کینه خود یارای خودداری ندارد و باید با زبان دیگران را آزار دهد.

واقعی افزوده است که برخی از اصحاب خود را چنان دیدم که معتقدند این آیه درباره ام شریک نازل شده است و آنچه که در نظر ما ثابت است این است که آن زن از شاخه دوس قبیله ازد بوده است جز در روایت موسی بن محمد بن ابراهیم که آن را از پدرش از پدر بزرگش روایت می‌کند، واقعی می‌گوید ام شریک چند حدیث هم از پیامبر (ص) روایت کرده است.

محمد بن عمر واقعی، از ابن جریر، از عبدالحمید بن جبیر از ابن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است \* از ام شریک شنیده که می‌گفته است پیامبر (ص) دستور به کشتن گوک‌ها داده‌اند.<sup>۱</sup>

و همو، از ابن جریر از ابوزبیر، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است \* ام شریک برای او نقل کرده که از پیامبر (ص) به هنگامی که آن حضرت درباره دجال سخن می‌گفته‌اند شنیده است که می‌فرموده است مردم از بیم دجال به کوهستانها می‌گریزند، گوید من پرسیدم یا از ایشان پرسیده شد که ای رسول خدا! در آن هنگام اعراب کجاينند؟ و فرموده است که شمار آنان اندک خواهد بود.

عالم بن فضل از حماد بن زید از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است \* ام شریک دوسی هنگامی که به مدینه هجرت کرد با خانواده یهودی همراه و همسفر شد، او میان راه روزه می‌گرفت، مرد یهودی به همسر خود گفت اگر قطره‌ی آب به ام شریک بدهی چنین و چنان خواهی کرد، ام شریک آن شب را هم تشنه به سر برد و در پایان شب احساس کرد دلو آبی روی سینه اوست و کیسه کوچکی هم کنار آن است، از آن آب نوشید و همراهان را برای حرکت بیدار کرد، مرد یهودی گفت من صدای زنی را شنیدم گویا به تو آب داد، ام شریک گفت به خدا سوگند که مرا آب نداده است.

یحیی بن سعید می‌گوید، ام شریک مشک کوچک روغنی داشت و هر کس پیش او می‌آمد آن را به او عاریه می‌داد وقتی مردی از او قیمت آن را پرسید، ام شریک گفت هیچ روغنی در آن باقی نمانده است، ام شریک در آن مشک دمید و آن را در آفتاب آویخت و ناگاه متوجه شد که مشک آکنده از روغن است، گوید مردم می‌گفته‌اند از آیات لطف خداوند مشک کوچک ام شریک است.<sup>۲</sup>

۱. ابن اثیر در النهایه ذیل کلمه وزغ می‌گوید ام شریک در آن باره از پیامبر (ص) اجازه خواست و ایشان اجازه فرمود.

۲. در متن معنی لغتی را توضیح داده است که در ترجمه رعایت شد.



بکر بن عبدالرحمان از عیسی بن مختار از محمد بن ابی لیلی، از ابوزبیر، از جابر از گفته خود ام شریک ما را خبر داد که می‌گفته است \* خیکچه‌یی داشته است که در آن روغن به رسول خدا هدیه می‌کرده است روزی کودکش از او روغن خواستند روغن در خانه نبود از جای خود برخاست بنگرد شاید در آن مشک کوچک ته‌مانده روغن وجود داشته باشد. ناگاه متوجه شد که آکنده از روغن است اندکی از آن را برای کودکش ریخت که از آن خوردند و این کار مدت‌ها ادامه داشت، سرانجام یک‌بار مشک را بازگونه کرد و تمام روغن آن را ریخت و مشک خالی شد، ام شریک به حضور پیامبر آمد، رسول خدا پرسید آیا مشک را بازگونه کرده‌ای و فشرده‌ای؟ اگر چنین نمی‌کردی روزگاری دراز برای تو همچنان روغن می‌داشت.

### خوله دختر حکیم

بن اُمیة بن حارثة بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ثعلبة بن ذکوان بن امروالقیس بن بهته بن سلیم، مادرش ضعیفه دختر عاص بن اُمیة بن عبدشمس است، مرة بن هلال پنجمین نیای حکیم به مکه آمد و با عبدمناف بن قصی هم سوگند و هم پیمان شد و عبدمناف دختر مرة را که عاتکه نام داشت به همسری گرفت و عاتکه مادر هاشم و عبدشمس و مطلب است که پسران عبدمناف‌اند.

هشام بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* خوله دختر حکیم از زنهایی بوده که خود را به رسول خدا بخشیده‌اند ولی آن حضرت قبول نفرموده‌اند، خوله خدمتکاری پیامبر (ص) را برعهده داشته است و عثمان بن مظعون او را به همسری گرفته است و درحالی که خوله همسرش بوده است عثمان بن مظعون درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی زناد، و ابوخصیب از هشام بن عروة، و اسامة بن زید از زهری از عروة همگی ما را خبر دادند که خوله دختر حکیم از زنهایی بوده است که خود را به پیامبر (ص) بخشیده‌اند.

وکیع بن جراح، از سفیان، از علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب از خود خوله دختر حکیم ما را خبر دادند که او از رسول خدا پرسیده است که آیا زنها هم ممکن است در

خواب چیزهایی ببینند که همچون مردان محترم و جنب شوند، سعید حدیث را به صورت مفصل نقل می‌کرده است.<sup>۱</sup>

## أمامة دختر حمزه

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی، مادرش سلمی دختر عمیس بن معد بن تیم بن مالک بن قحافة و از قبیله خثعم و خواهر اسماء دختر عمیس بوده است، هشام بن محمد بن سائب کلبی نام او را همینگونه گفته است، کس دیگری غیر از هشام نام این بانو را عمارة آورده است، و هشام می‌گوید عمارة نام مرد است و او پسر حمزه بوده و کنیه حمزه هم به نام همین پسرش ابوعمارة بوده است و مادر عمارة خولة دختر قیس بن فهد از خاندان بنی‌نجر است.

عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید هر دو از اعمش، از سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمان، از علی (ع) ما را خبر دادند که می‌فرموده است \* به حضرت ختمی مرتبت گفتم چگونه است که با خاندانهای دیگر قریش ازدواج می‌فرمایی و به آنان گرایش داری ولی از بنی‌هاشم زن نمی‌خواهی؟ فرمود کسی را سراغ داری؟ گفتم آری دختر حمزه فرمود او برادرزاده شیری من است.

محمد بن عبدالله انصاری، از سعید بن ابی‌عروبه، از قتاده از جابر بن زید از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* دختر حمزه را به رسول خدا پیشنهاد دادند، فرمود او برادرزاده شیری من است و کسانی که از راه نسب ازدواج با آنان حرام است از راه رضاع هم همانگونه است.

سفیان بن عیینة و اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است \* علی (ع) از پیامبر (ص) پرسیده است چرا با دختر حمزه که زیباتر و نکوتر دوشیزه قریش است ازدواج نمی‌فرمایی؟ و رسول خدا فرموده است «ای علی! مگر نمی‌دانی که حمزه برادر شیری من است و خداوند همانگونه که برخی منسوبان را محرم قرار داده و ازدواج با آنان را حرام فرموده است درباره رضاع هم

۱. خوله از بانوان نکوکار و فاضل است که سعد بن ابی‌وقاص و چند تن دیگر از او نقل روایت کرده‌اند برای آگاهی بیشتر به ابن‌عبدالبر، استیعاب و ابن‌حجر، الاصابه، ذیل شماره ۳۶۲ مراجعه فرمایید.



همانگونه حکم فرموده است؟»

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی حبیبة از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* عماره دختر حمزه که مادرش سلمی دختر عمیس بود در مکه زندگی می‌کرد، هنگامی که رسول خدا به مدینه بودند علی (ع) با پیامبر گفتگو کرد که چرا این دختر عموی خود را که یتیم است یکه و تنها میان مشرکان رها کنیم؟ پیامبر (ص) علی را از بیرون آورن آن دختر از مکه نهی فرمود و علی (ع) دختر حمزه را با خود از مکه آورد، زید بن حارثه که پیامبر (ص) به هنگام عقد برادری میان مهاجران او را برادر حمزه قرار داده بود و همو وصی حمزه هم بود گفت من برای سرپرستی او از همه سزاوارترم که دختر برادر من است، و چون جعفر بن ابی طالب این سخن را شنید گفت خاله جای‌گزین مادر است و چون خاله این دختر که اسماء بنت عمیس است همسر من است من به سرپرستی او سزاوارترم، علی (ع) گفت شگفت است که می‌بینم در این باره ستیز می‌کنید این من بودم که او را از میان مشرکان بیرون آوردم و شما هم که از لحاظ نسب به او نزدیک‌تر از من نیستید در این صورت من به سرپرستی او از شما سزاوارترم، پیامبر (ص) فرمود من در این باره میان شما داوری می‌کنم. زید تو آزاد کرده و وابسته خدا و رسول خدایی، و علی تو برادر و یار منی، و تو جعفر! از لحاظ خلق و خوی شبیه منی، و تو ای جعفر! سزاوارتر به سرپرستی او بی که خاله‌اش همسر تو است و نمی‌توان زنی را بدون اجازه خاله و عمه‌اش - در صورتی که خاله و عمه او همسر آن شخص باشد - به همسری گرفت، و بدینگونه فرمان سرپرستی او را به جعفر داد.

واقدی می‌گوید جعفر در آن هنگام برخاست و شروع به گردیدن برگرد پیامبر کرد، پیامبر پرسید ای جعفر! این چه کاری است؟ گفت ای رسول خدا هرگاه نجاشی کسی را خشنود می‌کرد آن شخص برمی‌خواست و گرد او می‌گردید<sup>۱</sup>. به پیامبر (ص) گفته شد او را به همسری برگزین، فرمود او دختر برادر شیری من است، رسول خدا دختر حمزه را به همسری سلمه بن ابی سلمه در آورد<sup>۲</sup> و می‌فرمود آیا پاداش سلمه را دادم؟

۱. می‌بینید این سنت که میان ایرانیان هم متداول بوده و در ترانه‌ها دیده می‌شود که «بیا دورت بگردم» ریشه در کجا دارد.

۲. سلمه رییب حضرت خنمی مرتبت و پسر جناب ام سلمه است.

## خَوَلَة دختر هذیل

بن هبیره بن قبیصة بن حارث بن حبیب بن حُرْفَة بن ثعلبة بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب، مادرش دختر خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرؤ القیس بن خزرج کلبی و خواهر دحیه بن خلیفه کلبی است.

هشام بن محمد، از شرقی بن قطامی<sup>۱</sup> ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) خوله دختر هذیل را برای خود عقد فرمود و آن زن میان راه و پیش از آن که به حضور ایشان برسد درگذشت و مربی و پرورش دهنده او خاله‌اش خرتق دختر خلیفه و خواهر دحیه بن خلیفه کلبی بود.

## شراف دختر خلیفه

بن فروة و خواهر دحیه بن خلیفه کلبی.

هشام بن محمد بن سائب از شرقی بن قطامی ما را خبر داد که می‌گفته است \* چون خوله دختر هذیل درگذشت رسول خدا (ص) شراف دختر خلیفه و خواهر دحیه کلبی را عقد فرمود ولی با او زفاف نکرد.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از جابر از عبدالرحمان بن سابط ما را خبر داد که می‌گفته است پیامبر (ص) زنی از قبیله کلب را خواستگاری کرد و عایشه را فرمود برود و او را ببیند، عایشه رفت و برگشت پیامبر (ص) پرسیدند چه دیدی؟ گفت چیز تازه‌یی ندیدم، رسول خدا فرمود چیز تازه و شگفتی دیده‌ای، بر گونه‌اش خالی دیدی که همه موهایت بر بدنت سیخ شد، عایشه گفت ای رسول خدا رازی از تو پوشیده نمی‌ماند.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از جابر از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر از هر کس خواستگاری می‌کرد اگر پاسخ رد می‌شنید دیگر تکرار نمی‌فرمود، از زن بیوه‌یی خواستگاری کرد، گفت باشد تا با پدرم رایزنی کنم، پدرش را دید و اجازه داد، زن

۱. ولید بن حصین معروف به شرقی بن قطامی از نسب‌شناسان و محدثان نیمه اول سده دوم هجری و مورد کمال توجه منصور دوانیقی است، و می‌بینید که احادیث او بدین صورت نمی‌تواند مسند باشد که راوی یا راویانی از قلم افتاده‌اند.



به دیدار رسول خدا رفت و گفت پدرش موافقت کرده است، پیامبر فرمود جامه دیگری جز تو فراهم آمد.

## سخن درباره کابین همسران رسول خدا(ص)

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش از ابوسلمة بن عبدالرحمان از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* کابینی که پیامبر(ص) برای همسرانش معین می فرمود دوازده و نیم وقیه بود که معادل پانصد درم است، عایشه می افزوده است که وقیه معادل چهل درم و نیم وقیه هم بیست درم است.

همو، از عبدالله بن جعفر، و سلیمان بن بلال از یزید بن هاد از محمد بن ابراهیم از ابوسلمه از عایشه مانند همین را برای ما روایت کرد و خبر داد. و باز همو، از معمر، از زُهری ما را خبر داد که می گفته است \* کابینی که پیامبر مقرر می فرموده ده وقیه طلا بود.

فضل بن دکین از هشام بن سعد از عطاء خراسانی ما را خبر داد که می گفته است \* عمر بن خطاب می گفته است مهریه زنان را سنگین و گران مکنید که اگر در این کار تقوی یا کرامتی این جهانی می بود پیامبر گرامی شما به انجام آن از همه سزاوارتر بود او برای هیچ یک از همسران و دختران خویش بیش از دوازده و نیم وقیه مهریه قرار نداد که چهارصد و هشتاد درم است.<sup>۱</sup>

فضل بن دکین از ابن عیینه از ایوب از ابن سیرین از ابو عجماء سلمی از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می گفته است \* من نمی دانم - ندیده ام - که پیامبر(ص) کابین همسران و دختران خود را بیش از دوازده وقیه قرار داده باشد.

واقدی هم از معمر از ایوب از ابن سیرین از ابو عجماء از عمر نظیر همین را نقل

می کرد.

۱. می بیند که گرفتاری های اجتماعی ازدواج از لحاظ میزان کابین چه اندازه کهن و ریشه دار است که در دهه دوم هجرت عمر بن خطاب چنین می گوید.

عبدالوهاب بن عطاء هم از عوف از ابن سیرین از ابو عجماء سلمی از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می‌گفته است \* من خبر ندارم که پیامبر بر کابین همسرانی که می‌گرفته و دخترانی که عروس می‌فرموده است مهریه بیش از دوازده و قیه که چهارصد و هشتاد درم است مقرر داشته باشد.

خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال از جعفر بن محمد (ع) از پدرش ما را خبر داد که می‌فرموده است \* مهریه زنان رسول خدا (ص) پانصد درم بوده است.<sup>۱</sup>

### سخن دربارهٔ دیگچه غذای سعد بن عباد که برای زنانی که رسول خدا خواستگاری می‌فرمود می‌فرستاد

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) هرگاه از زنی خواستگاری می‌کرد می‌فرمود از دیگچه خوراکی سعد بن عباد او را آگاه سازید، از آن برایش یاد کنید.

و همو، از محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده از حضرت ختمی مرتبت نظیر همین سخن را برای ما نقل کرد.

و باز همو از سعید بن محمد بن ابی زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* از عماره بن غزیه و عمرو بن یحیی دربارهٔ محتوای دیگچه سعد بن عباد پرسیدم هر دو گفتند گاه غذای همراه با گوشت و گاو باروغن و گاه با شیر بود که آن را به حضور حضرت پیامبر می‌فرستاد و به هر خانه و پیش هر یک از همسران خود می‌رفت دیگچه را آن جا می‌فرستاد.

باز همو از قدامة بن موسی ما را خبر داد که می‌گفته است \* شنیدم محمد بن عبدالرحمان بن زراره دربارهٔ دیگچه سعد سخن می‌گوید.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن یعقوب از عمه‌اش ام سلمه ما را خبر داد که

۱. حضرت امام محمد تقی جواد هم در خطبه‌یی که برای عقد دختر مأمون برای خود ایراد فرموده است میزان مهریه را به اندازهٔ مهریه حضرت صدیقه زهرا که پانصد درم سره است پیشنهاد فرمود. به شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۸۴، چاپ مؤسسه آل‌البیت، قم ۱۴۱۳ ق مراجعه فرمایید.



می‌گفته است: «انصاری که بیشتر به پیامبر مهر می‌ورزیدند سعد بن عباد و سعد بن معاذ و عماره بن حزم و ابویوب انصاری بودند و این به سبب همسایه نزدیک بودن ایشان با آن حضرت بود و هیچ روزی نمی‌گذشت مگر آنکه یکی از ایشان هدیه‌یی برای رسول خدا - کاسه همسایگی - به هر کجا که بود می‌فرستادند. دیگچه سعد بن عباد همه شب به هر خانه‌یی از خانه‌های همسران پیامبر که رسول خدا آنجا بود آورده می‌شد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی یحیی از عون بن ابی حارث از رُمیثه ما را خبر داد که می‌گفته است: «از ام سلمه شنیدم که می‌گفت هو و های من با من گفتگو کردند که با رسول خدا دربارهٔ این موضوع گفتگو کنم، گوید، ام سلمه و ام حبیبه دختر ابوسفیان و زینب دختر خزیمه و جویریة دختر حارث و میمونه دختر حارث و زینب دختر جحش بر کرانه شامی مسجد و عایشه و صفیه و سوده بر کرانهٔ دیگر ساکن بودند، ام سلمه می‌گفت آنان به من گفتند مردم بیشتر هدیه‌های خود را برای پیامبر (ص) به خانه عایشه می‌فرستند ما هم آنچه را عایشه دوست دارد و می‌خواهد دوست داریم و می‌خواهیم چه خوب است با رسول خدا گفتگو کنی که به مردم تذکر دهد هدیه‌های خود را در همهٔ خانه‌های ایشان و در هر کجا که نوبت ایشان است بفرستند، ام سلمه می‌گوید چون رسول خدا پیش من آمد به ایشان گفتم یاران من از من خواسته‌اند با شما گفتگو و تقاضا کنم که به مردم فرمان دهی هدایای خود را در هر کجا که شما هستید بفرستند و گفتند ما هم آنچه را عایشه دوست می‌دارد دوست می‌داریم، می‌گوید پیامبر (ص) در این باره پاسخی به من نداد، آنان نتیجه را از من پرسیدند، گفتم پاسخی به من نفرمود، گفتند دوباره بگو، من چنان کردم باز هم پاسخی نفرمود، در سومین شبی که پیش من آمدند بازگو کردم فرمود: «دربارهٔ عایشه مرا آزار مده که در بستر هیچ‌یک از شما جز خانه و بستر عایشه بر من وحی نازل نشده است».

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، این خبر را به اطلاع مالک بن ابی‌الرجال رساندم، او گفت پدرم از قول عمره برایم نقل کرد که می‌گفته است: «عموم مردم انتظار روزی را می‌کشیدند که پیامبر (ص) به خانهٔ عایشه می‌رفت و هدایای خود را آنجا می‌فرستادند.

۱. به‌راستی که جعل اینگونه احادیث از سوی امویان برای بزرگ نشان دادن عایشه و رفع گرفتاری او به سبب آیات مبارکات سورهٔ تحریم که به نسبت از سوره‌های آخر قرآن است جعل و وضع شده است اسباب زحمت محققان گردیده است. به گفتهٔ زمخشری در تفسیر آیهٔ ۳۳، سورهٔ سی و سوم - احزاب وحی در خانهٔ همه همسران رسول خدا نازل می‌شده است به‌ویژه آیهٔ تطهیر که در خانهٔ جناب ام سلمه، نازل شده است و به تفسیر ابوالفتوح مراجعه شود.

میهمانان هم به همین سبب که هدیه‌ها به خانه‌ی عایشه فرستاده می‌شد از میهمانی رفتن آن روز به خانه‌ی رسول خدا شادتر می‌شدند.

## سخن درباره‌ی خانه‌های همسران رسول خدا

واقدی ما را گفت که از مالک بن ابی‌الرجال پرسیدم خانه‌های همسران پیامبر (ص) کجا بوده است؟<sup>۱</sup>

او از گفته‌ی پدرش از مادر بزرگش مرا گفت که تمام حجره‌ها بر کرانه‌ی چپ قبله‌ی مسجد تا جایگاه منبر قرار داشته است و کنار منبر دورترین حجره شمرده می‌شده است، وانگهی همه‌ی زنانی که عوف بن حارث در حدیث خود نام برده است در یک زمان و در محضر و زندگی پیامبر نبوده‌اند، مثلاً زینب دختر خزیمه پیش از آنکه ام سلمه همسر رسول خدا شود در گذشته است و ام سلمه در حجره‌ی او ساکن شده است. در همان سال زینب دختر جحش هم به ازدواج رسول خدا درآمده است. سوده پیش از عایشه همسر رسول خدا بوده است و پیش از همه‌ی زنهای آن حضرت - که پس از جناب خدیجه به همسری گرفته‌اند - سوده و عایشه را پس از آمدن رسول خدا (ص) به مدینه با هم از مکه به مدینه آوردند، و حال آنکه ام حبیبه در سال هفتم هجرت همراه مسافران دو کشتی به مدینه آمد و ازدواج با صفیه هم در همین سال بوده است و ازدواج با حفصه پیش از ازدواج رسول خدا (ص) با ام سلمه و زینب دختر خزیمه صورت گرفته است.

واقدی از ابن ابی سبیره از محمد بن عبدالله عبسی از محمد بن عمرو بن عطاء عامری ما را خبر داد که می‌گفته است \* حجره‌های پیامبر (ص) همانهاست که همسرانش در آنها ساکن بودند، گوید سوده دختر زمه و وصیت کرد که حجره او را در اختیار عایشه بگذارند، و وارثان صفیه دختر حُئی حجره او را به یکصد و هشتاد هزار درم به معاویه بن ابی سفیان فروختند.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در توسعه‌ی مسجدالنبی در سده‌ی اول هجری همه حجره‌ها ضمیمه مسجد شده است.



ابن ابی سبرة می‌گوید یکی از شامیان مرا خبر داد که معاویه به عایشه پیام داد که حق شفعه برای تو محفوظ است و خرید حجره او را به او پیشنهاد کرد و به یکصد و هشتاد هزار و گفته‌اند به دوست هزار درم از او خرید و تعهد کرد که عایشه خود تا هنگامی که زنده باشد همان‌جا بنشیند، چون آن مال را پیش عایشه آوردند هنوز از مجلس خود برنخاسته بود که تمام آن را تقسیم کرد، و نیز گفته‌اند که ابن زبیر خانهٔ خالهٔ خود عایشه را خرید و برای او شرط اقامت مادام‌العمر را در آن حجره پذیرفت و گویند بهای آن را که پنج شتر تنومند می‌کشیدند به حضور عایشه آوردند و هنوز از مجلس برنخاسته بود که تمام آن را تقسیم کرد، خدمتکارانش گفتند کاش یک درم - اندازه کمی و اندکی - از آن را برای ما باقی می‌گذاشتی، عایشه گفت اگر به بادم آورده بودید این کار را می‌کردم.

واقدی، از ابن ابی سبرة از ابوبکر بن عمرو از گفتهٔ سالم پسر عبدالله بن عمر نقل می‌کرد که می‌گفته است: «خانه حفصه از او باقی ماند و عبدالله بن عمر آن را به ارث برد و هنگامی که آن حجره ویران و ضمیمه مسجد نبوی شد ابن عمر از دریافت بهای آن خودداری کرد.

و همو از ابن ابی سبرة، از ثور بن یزید از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «وارثان ام سلمه حجره او را در قبال دریافت مالی - مزرعه‌یی - فروختند، واقدی می‌افزود که و گفته شده است آن را فروخته‌اند.

واقدی، از محمد بن عبدالله - برادرزادهٔ زهری - از زهری و محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده ما را خبر داد که هر دو می‌گفته‌اند هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه آمد و در خانهٔ ابویوب ساکن شد، ابورافع و زید بن حارثه را همراه دو شتر و پانصد درم که از ابوبکر دریافت فرمود که آن را به مصرف خرید مرکب برسانند به مکه فرستاد و دستور فرمود که اهل و عیال آن حضرت را به مدینه آورند، ابوبکر هم عبدالله بن اریقط دثلی را با دو یا سه شتر همراه آنان فرستاد و برای پسرش عبدالله بن ابی بکر نوشت که همسر و عیال ابوبکر را روانه کند، گوید زید بن حارثه همسران رسول خدا و فاطمه و ام کلثوم دختران آن حضرت و سوده دختر زمعه را که همسر رسول خدا بود به‌راه انداخت.<sup>۱</sup> زید بن حارثه

۱. در این باره در منابع کهن و ارزندهٔ شیعی آمده است که علی علیه‌السلام عهده‌دار بردن و کوچ دادن دختران و همسر حضرت خنمی مرتبت به مدینه بوده است. به‌عنوان مثال به شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۴ درگذشته به سال ۴۱۳ هجری چاپ سیدکاظم موسوی میاموی، تهران ۱۳۷۷ ق مراجعه فرمایید.

می‌خواست زینب دختر رسول خدا را هم به مدینه ببرد ولی شوهرش ابوالعاص بن ربیع از آن کار جلوگیری کرد. رقیه دختر دیگر پیامبر (ص) را شوهرش عثمان بن عفان پیش از آن با خود به مدینه برده بود.

زید بن حارثه همسر خود ام ایمن و پسرش اسامه را هم که همراه اهل و عیال پیامبر (ص) زندگی می‌کردند با خود برداشت، عبدالله بن ابی بکر هم ام رومان و دو خواهر خود عایشه و اسماء را برداشت و همگی با هم به مدینه رسیدند و در آن هنگام پیامبر مشغول ساختن مسجد و خانه‌هایی برگرد آن بود، و چون ایشان فرار رسیدند آنان را در یکی از خانه‌های حارثه بن نعمان ساکن فرمود، و سپس برای عایشه حجره‌یی ساخت که پیکر شریف رسول خدا در همان حجره به خاک سپرده شد، در آن حجره فزون بردی که برای رفت و آمد عایشه بود - که به بیرون از مسجد باز می‌شد - دری هم مقابل آن قرار داد که رسول خدا (ص) از آن در به درون مسجد و برای نماز می‌آمد، و هرگاه که پیامبر (ص) در مسجد معتکف بودند سر خود را از عتبه همان در بیرون می‌بردند و عایشه با آنگاه‌گاهی در عادت ماهیانه بود سر رسول خدا را می‌شست.

واقعی از ابراهیم بن شعیب از یحیی بن شبل از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌گفته است \* هنگامی که رسول خدا (ص) به مدینه آمد و علی (ع) فاطمه را به همسری گرفت و علی (ع) خواست همسر خود را به خانه‌اش ببرد، پیامبر به علی (ع) فرمود حجره‌یی برای خود پیدا کن و او به جستجوی حجره برآمد و حجره‌یی که اندکی با حجره پیامبر فاصله و در پشت آن قرار داشت فراهم آورد و همان‌جا با فاطمه زفاف کرد، پس از چندی پیامبر (ص) پیش فاطمه آمد و فرمود دوست دارم و می‌خواهم که تو را به خانه‌یی نزدیک خودم منتقل کنم، فاطمه به ایشان گفت با حارثه بن نعمان گفتگو فرمای تا از خانه خود به جای دیگر برود و به او گوشزد فرمای که این خواسته شماست، پیامبر فرمود حارثه آن قدر برای ما خانه خالی کرده است که از گفتن این موضوع به او آزرده‌ام، قضا را این موضوع به اطلاع حارثه رسید و خانه خود را خالی کرد و به حضور پیامبر آمد و گفت شنیده‌ام دوست دارید فاطمه را نزدیک خودتان مسکن دهید و اینک خانه من که نزدیک‌ترین خانه‌های بنی‌نجر است آماده است و همانا که من و اموال من از خدا و رسول خدایم و ای رسول خدا به خدا سوگند آنچه را که از من می‌گیری برایم خوشتر از چیزهایی است که باقی می‌گذاری، پیامبر فرمود راست می‌گویی خدایت برکت دهد، و فاطمه (ع) را به خانه حارثه منزل داد.



واقدی می‌گوید، حارثه بن نعمان خانه‌هایی نزدیک مسجد داشت و هرگاه پیامبر همسر تازه‌یی می‌گرفت حارثه یکی از آنها را که معمولاً مسکن خودش بود خالی می‌کرد و چنان شد که همهٔ خانه‌های حارثه در اختیار پیامبر (ص) و همسران آن حضرت قرار گرفت. واقدی از عبدالله بن یزید هذلی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* خانه‌های رسول خدا را در آن هنگام که عمر بن عبدالعزیز از سوی ولید بن عبدالملک حاکم مدینه بود و می‌خواست آنها را ویران و ضمیمهٔ مسجد کند دیدم، خانه‌هایی از خشت خام بود و حجره‌ها از شاخه‌های بریده خرما که میان آن را گل اندود کرده بودند ساخته شده بود، آنها را شمردم نه خانه بود که در فاصله خانه عایشه تا دری که مخصوص آمدوشد پیامبر (ص) بود و از آن جا تا حدود خانهٔ امروزی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله ادامه داشت، خانه و حجره‌ام سلمه را دیدم که با خشت خام ساخته شده بود، از پسر پسر ام سلمه از سبب آن پرسیدم، گفت هنگامی که پیامبر (ص) به جنگ دومة الجندل رفته بود ام سلمه خانه و حجره خود را با خشت خام ساخت، هنگامی که پیامبر برگشت و به آن خانه ساخته شده از خشت خام نگریست قضا را ام سلمه نخستین همسر آن حضرت بود که به حضورشان آمد، پیامبر پرسیدند این بنا چیست؟ ام سلمه گفت خواستم بدینگونه از دیدگان مردم پوشیده بمانم، فرمود ای ام سلمه ناپسندترین راهی که مال مسلمان در آن هزینه می‌شود بنا و ساختمان است.

محمد بن عمر واقدی از اسرائیل از جابر از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در مورد چیزی جز خانه‌های همسرانش و زمینی که آن را وقف فرموده بود وصیت نکرد.

محمد بن عمر واقدی از معاذ بن محمد انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است: \* از عطاء خراسانی در حضور عمران بن ابی انس که میان مرقد مطهر رسول خدا و منبر نشسته بودند شنیدم می‌گفت من خانه‌های همسران رسول خدا را دیدم که از شاخه‌های خرما بود و بر درهای آن پرده‌های سیاه موین آویخته بود، می‌گفت در همان حال نامه ولید بن عبدالملک رسید و خوانده شد که در آن فرمان داده بود حجره‌های همسران رسول خدا (ص) ضمیمه مسجد شود و من در هیچ روز بیشتر از آن روز گریه کننده ندیدم، عطاء می‌گفته است در آن روز از سعید بن مسیب شنیدم که می‌گفت به خدا سوگند دوست می‌دارم این دولتمردان این حجره‌ها را به حال خود بگذارند تا آنکه کودکان مدینه که پرورش

می یابند و بزرگ می شوند و هرکس به مدینه می آید و از کرانه صحرا می رسد ببینند که رسول خدا در زندگی این جهانی به چه چیز بسنده فرموده است و وسیله بی باشد که مردم را از مال اندوزی و فخر فروشی به یکدگر در این جهان بازدارد.

معاذ بن محمد انصاری می گوید، چون سخن عطاء خراسانی تمام شد عمران بن ابی انس گفت چهار خانه از آن نه خانه باخشت خام بود و حجره هایش از شاخه خرما و پنج خانه دیگر از شاخه های گل اندوده بود و حجره هم نداشت و بر در خانه ها پرده موین آویخته بود، من پرده را اندازه گرفتم بلندای آن سه ذراع و پهنای آن یک ذراع و یک وجب یا کمتر از آن بود، و اما آنچه درباره فراوانی گریه آن روز گفتم، من خود در مجلسی بودم که تنی چند از فرزندان اصحاب رسول خدا از جمله ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابوامامه پسر سهل بن حنیف و خارجه پسر زید آن جا بودند و چندان گریستند که ریشهای ایشان از اشک خیس شد، ابوامامه در آن روز می گفت ای کاش این حجره ها را ویران نمی کردند و به حال خود می گذاشتند تا مردم از ساختن بناهای بلند کوتاه می آمدند و می دیدند که با آن که کلیدهای گنجهای این جهان در دست رسول خدا بود خداوند بر او در این جهان به چه چیزی خشنود بود. محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن عامر اسلمی ما را خبر داد که می گفته است \* ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری در حالی که در محل نماز گزاردن خود در مسجد پیامبر(ص) نشسته بود و آن جا در فاصله ستونی که کنار مرقد مطهر است و ستون دیگری که کنار دری است که به باب النبی مشهور است قرار داشت، برای من نقل کرد که این جا که من نشسته ام خانه زینب دختر جحش است که پیامبر(ص) همین جا نماز می خوانده است و از همین جا تا در خانه کنونی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس و کنار حیاط مسجد خانه های همسران رسول خدا در یک ردیف قرار داشت من خود آنها را دیده بودم که از شاخه های گل اندود ساخته شده بود و بر آن پرده های موین آویخته بود.

### سخن درباره چگونگی تقسیم وقت رسول خدا(ص) میان همسرانش

اسماعیل بن ابراهیم، از ایوب، از ابوقلابه ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا(ص)



روزهای خود را میان همسرانش تقسیم می فرمود و عادلانه رفتار می کرد و با این حال به پیشگاه خداوند عرضه می داشت که «پروردگارا این تقسیم من در موردی است که خود توان آن را دارم و در اختیار من است دربارهٔ چیزی که در اختیار تو است و مرا در آن توانی نیست نکوهشم مکن، یعنی دوست داشتن در دل که اختیاری نیست.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن بلال از جعفر بن محمد از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا را در حالی که در عبایی می نهادند - یعنی در سختی بیماری آن حضرت - به خانهٔ همسرانش می بردند.

و همو از ابراهیم بن سعد از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که پیامبر(ص) بیمار شدند یعنی همان بیماری که در آن رحلت فرمودند فاطمه(ع) پیش همسران آن حضرت رفت و فرمود برای رسول خدا گردش میان شما - و از این خانه به آن خانه آمدن - دشوار است، گفتند ایشان در کمال آزادی باشند و آن حضرت در خانهٔ عایشه - بستری - بود.

و باز همو، از حاتم بن اسماعیل، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* چون رسول خدا در بیماری مرگ خود سنگین شد سؤال فرمود فردا نوبت من کجاست؟ گفتند پیش فلان بانو، پرسید پس فردا نوبت کیست؟ گفتند نوبت فلانی، همسرانش متوجه شدند که مقصود آن حضرت اقامت در خانهٔ عایشه است، گفتند ای رسول خدا ما همگی نوبت خود را به خواهرمان عایشه بخشیدیم.

و همو از اسماعیل بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی ربیع از پدرش و او از گفتهٔ مادرش ما را خبر داد که می گفته است \* همسران رسول خدا(ص) آن حضرت را آزاد گذاشتند که نوبت هریک را که می خواهد بر نوبت دیگری ترجیح دهد و پیامبر(ص) عایشه و زینب دختر جحش را ترجیح می نهاد.

باز هم واقدی از شیبان بن عبدالرحمن، و قیس از منصور از ابورزین ما را خبر دادند که می گفته اند \* پیامبر(ص) تصمیم گرفت برخی از همسران خود را طلاق دهد و آنان که متوجه شدند ایشان را آزاد گذاشتند که نوبت هریک را که دوست می دارد و می خواهد بر نوبت دیگران ترجیح دهد.

واقدی، از معمر، از زهری، از عروة، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر(ص) هرگاه به سفر می رفت میان همسران خود قرعه می کشید و نام هریک

درمی آمد همو را با خود به سفر می برد و برای هریک از همسرانش یک شبانه روز خویش را به نوبت اختصاص داده بود و سوده شبانه روز خویش را برای خشنودی رسول خدا(ص) به عایشه بخشیده بود.

واقدی، از عبدالرحمن بن ابی زناد از هشام بن عروه، از پدرش عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* سوده سالخورده شده بود و پیامبر هم چندان بهره بی از او نمی برد و چون سوده از سویی موقعیت عایشه را می دانست و از سوی دیگر بیم داشت که رسول خدا از او جدا شوند و می خواست که در محضر پیامبر باقی بماند به آن حضرت پیشنهاد کرد که شبانه روز نوبت من از عایشه باشد و شما در مورد من آزادید، پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت و در همین باره این آیه نازل شد که می فرماید «و اگر زنی بیم ناسازگاری یا روی گردانی را از سوی شوهر خود داشت باکی بر آن دو نیست که به هر طریق میان خویش آشتی کنند...»<sup>۱</sup>

واقدی، از ابراهیم بن محمد بن ابی موسی، از داود بن حُصَین، از قاسم بن محمد بن ابی بکر، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا(ص) هرگاه به سفر می رفت میان همسران خویش قرعه می کشید که کدام یک همراه باشند و هرگاه قرعه به نام شخص دیگری جز من بیرون می آمد نشان ناخشنودی در ایشان دیده می شد، و هیچگاه از سفر برنگشت مگر آن که نخست از میان همه همسرانش پیش من می آمد و نوبت را از خانه من شروع می فرمود.<sup>۲</sup>

و همو، از عبدالرحمن بن ابی زناد از هشام از پدرش - یعنی عروه بن زبیر - از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* کمتر روزی بود که پیامبر(ص) پیش همسران خود نرود، آن حضرت معمولاً نزدیک همسر خود می رفت و دست بر شانه اش می نهاد و او را می بوسید و این کار را نسبت به همه همسران خود انجام می داد و اگر نوبت یکی از ایشان بود همان جا می نشست و گرنه برمی خاست، و هرگاه پیش ام سلمه می رفت آن جا بیشتر

۱. بخشی از آیه ۱۲۸ سوره نساء است، شیخ طوسی هم در تفسیر تیان ذیل این آیه همین موضوع را از گفته ابن عباس هم روایت می کند.

۲. ابوداود و احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری و بیهقی که همگی از استادان برجسته حدیث اهل سنت اند نوشته اند که رسول خدا چون به سفر می رفت از همه دیرتر با فاطمه(ع) بدرود می کرد و چون باز می آمد نخست پیش او می رفت و او را می بوسید و می فرمود پدر و مادرم فدایت باد، به فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۱۳۲ مراجعه فرمایید.



می ماند. عایشه می گوید من و حفصه - که هر دو با یکدیگر همدست بوده اند - گفتیم گمان می کنیم که پیامبر با ام سلمه نزدیکی می کند، و این موضوع بر مادشوار می آمد و سرانجام کسی را واداشتیم که از موضوع آگاه شود و برای ما خبر آورد!؟ معلوم شد هرگاه پیامبر پیش او می رود ام سلمه مشک کوچک عسل خود را می آورد و پیامبر(ص) که عسل را دوست می داشت دهان خود را باز می کند و یک دهان از آن می خورد، آن دو پس از آگاه شدن گفتند چه چیزی را باید در نظر پیامبر ناخوشایند جلوه دهیم که در خانه ام سلمه توقف نفرماید و سرانجام گفتند پیامبر را چیزی به این اندازه ناراحت نمی کند که بگوییم از شما بوی بد و ناخوش به مشام می رسد! یکی به دیگری گفت هنگامی که پیامبر نزدیک تو رسید بگو از شما بوی چیزی احساس می کنم پیامبر خواهد فرمود بوی عسلی است که در خانه ام سلمه خورده ام، تو بگو ای رسول خدا! گمان می کنم زنبورش شکوفه خاربن را مکیده است - که ماده بدبویی است - گوید رسول خدا(ص) به خانه عایشه رفت و چون به او نزدیک شد عایشه گفت از شما بوی ناخوشی احساس می کنم، چه چیزی خورده اید؟ فرمود اندکی عسل از خانه ام سلمه، عایشه گفت گمان می کنم زنبورش شکوفه خاربن مکیده است. پیامبر(ص) از خانه عایشه به خانه حفصه رفت و چون به او نزدیک شد او هم همانگونه گفت، و چون هر دو این سخن را گفتند پیامبر را سخت ناخوش آمد. پس از این به خانه ام سلمه رفت و چون عسل را پیش ایشان آورد فرمود آن را کنار ببر مرا به آن نیازی نیست.

عایشه می گفته است به خدا سوگند می دیدم که گناه بزرگی انجام دادیم و رسول خدا را از خوردن چیزی که آن را دوست می داشت بازداشتیم.<sup>۱</sup>

واقعی از ابراهیم بن محمد بن ابی موسی، از داود بن حصین از عبدالله بن رافع ما را خبر داد که می گفته است \* از ام سلمه دربارهٔ آیه نخست سوره تحریم که می فرماید «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برایت روا داشته است حرام می کنی» پرسیدم، گفت مشک کوچک عسل سپیدی داشتم که زنبورش صمغ بلوط مکیده بود و پیامبر آن را دوست

۱. جای پاسگزاری است که این بانو اقرار به ارتکاب گناه بزرگ می کند و خوانندگان گرامی توجه دارند که چون در سوره تحریم دو تن از همسران رسول خدا به سختی سرزنش شده اند و ظاهراً آن دو حفصه و عایشه بوده اند که راز رسول خدا را آشکار ساخته اند موضوع به این سادگی نبوده است و ظاهراً این روایات برای جبران آن ساخته و پرداخته شده است.

می داشت و از آن می خورد. عایشه به ایشان گفت زنبورش بر شکوفه خاربن نشسته و بوناک است و پیامبر (ص) خوردن آن را بر خود حرام فرمود و این آیه نازل شد.

محمد بن عمر واقدی از سفیان از عبدالکریم بن أمیه ما را خبر داد که می گفته است \* از عبدالله بن عتبة بن مسعود پرسیدم رسول خدا چه چیزی را بر خود حرام فرمود؟ گفت مشگ کوچک عسلی را.

و باز همو از موسی بن محمد بن عبدالرحمان از پدرش از عمره نقل می کند که می گفته است \* هنگامی که عایشه در حال مرگ بود ام سلمه در خانه عایشه حاضر بود و شنیدم می گفت خدایت رحمت آورد و تو را بیامرزد و از همه گناهانت درگذرد و در بهشت دیدارت کنم. پرسیدم مادر جان داستان عسل چیست؟ عایشه آن را برایم گفته است، ام سلمه گفت همانگونه است که او خبرت داده است. عمره سپس حدیثی همچون حدیث ابن ابی زناد از هشام از عروه نقل کرد.

و باز همو، از معمر، از زهری، از محمد بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، از عایشه ما را خبر داده که می گفته است \* همسران رسول خدا فاطمه دختر پیامبر (ص) را با پیامی به حضور آن حضرت فرستادند. فاطمه (ع) اجازه گرفت پیامبر (ص) که همراه عایشه و کنار او بود اجازه فرمود، فاطمه درآمد و گفت همسرانت مرا به حضورت فرستاده اند و تقاضا دارند که دادگری را نسبت به دختر ابوبکر هم رعایت فرمایید، پیامبر در پاسخ فرمود دختر عزیزم! مگر چنان نیست که هرچه را من دوست داشتم تو هم دوست می داری؟ گفت آری همینگونه است، رسول خدا فرمود در این صورت این کار را برای عایشه دوست بدار.

فاطمه می گوید بیرون آمدم و پیش همسران رسول خدا رفتم و موضوع را به آنان گفتم، گفتند برای ما کاری نکردی، دوباره به حضور پیامبر برو. فاطمه گفت به خدا سوگند که در این باره هرگز یک کلمه هم به پیامبر نخواهم گفت. آنان زینب دختر جحش را فرستادند. او از رسول خدا اجازه خواست و چون اجازه فرمود وارد شد و گفت ای رسول خدا مرا همسرانت فرستاده اند و تقاضا دارند که درباره دختر ابوقحافه هم تساوی را رعایت فرمایی، عایشه می گوید سپس زینب زبان بر من گشود و دشنام دادن آغاز کرد. من به پیامبر (ص) می نگریستم که بینم چه هنگامی به من اجازه می فرماید که پاسخ دهم و همچنان نگاه می کردم تا آنکه دانستم رسول خدا را ناخوش نمی آید که از زینب انتقام بگیرم، من شروع کردم و چنان کردم که زبان در کام کشید و خاموش ماند. در این هنگام



پیامبر(ص) لبخندی زد و سپس فرمود این دختر ابی بکر است.

محمد بن عمر واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زهری از علی بن حسین ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* همسران پیامبر(ص) به فاطمه(ع) پیام فرستادند که پیش آنان برود و چون آن‌جا رفت با او گفتگو و از او خواهش کردند که به محضر رسول خدا برو و به ایشان بگو که همسرانت استدعا دارند نسبت به دختر ابوقحافه هم مانند دیگران رفتار فرمایی، فاطمه(ع) چند روزی درنگ کرد و آن کار را انجام نداد، سرانجام زینب دختر جحش به حضور فاطمه آمد و با او گفتگو کرد و فاطمه فرمود این کار را خواهم کرد، و میان همسران رسول خدا کسی جز زینب دختر جحش همسنگ عایشه نبود و او می‌توانست با عایشه بگو و مگو کند. فاطمه می‌گوید، به حضور پیامبر رفتم و گفتم همسران شما مرا فرستاده‌اند و از محضرت استدعا دارند که نسبت به دختر ابوقحافه<sup>۱</sup> هم مانند دیگران رفتار شود، پیامبر فرمودند «زینب تو را فرستاده است؟» فاطمه گفت او و جز او مرا فرستاده‌اند، پیامبر فرمود سوگندت می‌دهم که آیا او عهده‌دار این کار نبوده است؟ فاطمه گفت آری این چنین است، رسول خدا(ص) فقط لبخند زدند و فاطمه برگشت و آنان را آگاه ساخت، زینب گفت ای دختر رسول خدا! برای ما کاری انجام ندادی. همسران پیامبر(ص) به زینب گفتند تو خود به حضور پیامبر(ص) برو، گوید زینب رفت و اجازهٔ ورود خواست، پیامبر فرمودند این زینب است، اجازهٔ ورودش دهید، زینب وارد شد و به پیامبر گفت گویا همینکه دختر ابوقحافه دود ست خود را برای شما آشکار می‌سازد شما را بسنده است! میان ما و او به اعتدال رفتار فرمای. و سپس عایشه را دشنام داد و بر پوستین او افتاد، زهری در دنبالهٔ حدیث خود می‌گوید از علی بن حسین پرسیدم زنان مورد توجه فقط زینب و عایشه بوده‌اند؟ گفت نه که ام سلمه را در پیشگاه حضرت ختمی مرتبت منزلی ویژه و مورد محبت ایشان بوده است و خدای همهٔ آنان را رحمت فرماید.

محمد بن عمر واقدی، از مخرمه بن بُکبیر، از زیاد بن ابی زیاد، از ابن کعب قرظی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پیامبر(ص) در تقسیم اوقات خود میان همسرانش آزاد بوده و هرگونه که می‌خواست رفتار می‌فرموده است و این به مناسبت این گفتار خداوند است که فرموده است «این نزدیک‌تر است به آنکه دیدگانش را روشن سازد» به ویژه چون

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که ابوقحافه پدر ابوبکر است و نیای عایشه، و نسبت دادن نوه به پدر بزرگ به جای پدر معمول و منداول است.

می دانسته‌اند که این فرمان خداوند است.<sup>۱</sup>

واقدی، از معمر، از قتاده هم مانند همین را برای ما روایت کرد.

واقدی، از معمر، از قتاده، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است \* من برای پیامبر(ص) آب غسل ایشان را پس از هم‌بسترشدن ایشان با همهٔ آنان فراهم می‌ساختم، یا بر پیکر رسول خدا آب غسل را می‌ریختم. واقدی از سالم آزادکرده و وابستهٔ ثابت و او از سالم آزادکرده و وابستهٔ ابوجعفر، از ابوجعفر - امام باقر(ع) - هم ما را همینگونه خبر داد. واقدی، از معاویه بن عبدالله بن عبدالله بن ابی رافع از پدرش از گفتهٔ مادر بزرگش سلمی که کنیز پیامبر(ص) بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است \* شبی پیامبر(ص) با همهٔ همسران نه گانهٔ خود که اتفاقاً در آن شب حضورش بودند نزدیکی کرد و در هر بار به من می‌فرمود آب غسل بیاور و پیش از آن که با دیگری هم‌بستر شود غسل می‌فرمود، من پرسیدم ای رسول خدا آیا یک غسل برای همهٔ موارد بس نیست؟ فرمود این کار پاکیزه‌تر و گواراتر است.<sup>۲</sup>

## سخن دربارهٔ مقررشدن حجاب از سوی پیامبر(ص) برای همسرانش

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از محمد بن عبدالله، از زهری، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است \* نخستین بار که حجاب مقرر شد به هنگام زفاف رسول خدا(ص) با زینب دختر جحش بود، انس می‌گفته است ابی بن کعب هم دربارهٔ این موضوع از من می‌پرسید، انس در پی سخن خود چنین می‌گفته است \* بامداد شبی که پیامبر(ص) با زینب عروسی کرده بود مردم را به چاشت دعوت فرمود، مردم خوراکی خوردند و رفتند ولی گروهی از ایشان در خانهٔ پیامبر(ص) ماندند و نشستن خود را طول دادند، پیامبر(ص)

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره در تفاسیر به نسبت کهن فارسی به تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹، ص ۱۷۰ مراجعه فرمایید که به تفصیل توضیح داده است.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که نقل و بررسی این روایات از لحاظ روشن ساختن احکام لازم بوده است و نباید پنداشت که در آن و نوشتن آن رعایت احترام نشده است.



برخاست و از خانه بیرون رفت من هم همراهش رفتم و تا در خانه عایشه رفتیم، پیامبر گمان برد که آنان رفته‌اند برگشت من هم در خدمتش بودم، چون وارد خانه زینب شد و آنان همچنان نشسته بودند، باز برگشت و همچنان تا در خانه عایشه رفتیم و بازگشتیم، در این هنگام آنان رفته بودند و رسول خدا میان من و خودش پرده را فرو هشت و احکام حجاب نازل شد.

و باز واقدی از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است \* احکام حجاب به هنگام زفاف پیامبر(ص) با زینب دختر جحش نازل شد و این به سال پنجم هجرت بود و از همان هنگام همسرانش را از من در حجاب قرار داد و من پانزده ساله بودم.

همچنین واقدی، از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است \* احکام حجاب به هنگام زفاف رسول خدا با زینب دختر جحش نازل شده است، انس می‌گفته است أم سلیم آمیزه خرما و کشک و روغن در کاسه‌یی سنگی برای رسول خدا فرستاد و آن حضرت به من فرمود برو و هر کس از مسلمانان را که دیدی دعوت کن که پیش من آیند، انس می‌گوید بیرون رفتم و هر کس را دیدم دعوت کردم، آنان شروع به آمدن کردند و از همان خوراک کاسه می‌خوردند و بیرون می‌رفتند، در همان حال پیامبر(ص) دست خود را روی کاسه نهاده بود و دعا می‌کرد، گروهی از مردم - پس از خوردن غذا - همان جا نشستند و سخن گفتن با یکدیگر را آغاز کردند، پیامبر(ص) که از تذکر دادن به ایشان آزر می‌فرمود خود از خانه بیرون رفت و آنان را در خانه باقی گذاشت و خداوند این آیه را که می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر وارد مشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود نازل فرمود.<sup>۱</sup>

همچنین محمد بن عمر واقدی از معمر، از ابی عثمان، از انس، از رسول خدا(ص) هم مانند همین را برای ما نقل کرده و باز واقدی از موسی بن عبیده از ابن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است \* هرگاه رسول خدا(ص) آهنگ خانه خود می‌فرمود گروهی بر او پیشی می‌گرفتند و در خانه وارد می‌شدند و می‌نشستند، با آنکه آثار ناخشنودی در چهره رسول خدا دیده نمی‌شد ولی آن حضرت از آزر می‌فرمود به خوراک و خوردن نمی‌بازید،

۱. آیه ۵۳، سوره سی و سوم - احزاب، پیش از این ضمن شرح حال جناب زینب، این روایات را با تفصیل بیشتری آورده است.

مسلمانان در این باره از سوی خداوند متعال سرزنش شدند و حق تعالی این آیه را نازل فرمود که «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون آنکه به شما اجازه داده شود وارد خانه‌های پیامبر(ص) شوید...»<sup>۱</sup>

واقدی از گفتهٔ معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از عروه از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است \* همسران پیامبر(ص) شبها برای قضای حاجت به آبریزگاه می‌رفتند، عمر بن خطاب پیش از آن به پیامبر(ص) می‌گفت همسران خود را در حجاب قرار بده و رسول خدا چنان نمی‌فرمود، شبی سوده که بانویی بلندبالا بود بیرون آمد و عمر با صدای بلند او را صدا زد و گفت ای سوده تو را شناختیم، و این از علاقهٔ عمر به نزول احکام حجاب بود.<sup>۲</sup>

واقدی از عبدالرحمان بن ابی زناد و نافع از هشام بن عروه از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است \* پس از مقررشدن حجاب من و سوده برای قضای حاجت شبانه از خانه بیرون می‌رفتیم، عایشه می‌گفته است سوده بسیار بلندبالا و مشخص بود، عمر او را دید و شناخت و او را مورد خطاب قرار داد و گفت ای سوده! به خدا سوگند که از ما پوشیده نمی‌مانی، عایشه گوید، چون به حضور پیامبر(ص) برگشتم این موضوع را به ایشان گفتم آن حضرت درحالی که استخوان همراه با گوشتی در دست داشت و از آن می‌خورد فرمود «خداوند برای شما اجازه فرموده است که برای قضای حاجت خود بیرون روید».

محمد بن عمر واقدی، از اسحاق بن یحیی، از مجاهد، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* احکام حجاب همسران رسول خدا(ص) در این باره نازل شد که عمر بن خطاب همراه رسول خدا غذا می‌خورد دستش به دست یکی از همسران پیامبر(ص) خورد و حجاب مقرر گردید.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحمید بن عمران از ابوصباح موسی بن ابی کثیر از مجاهد هم همین را به ما خبر داد.

و باز همو، از سعید بن بشیر از قتاده از ابوشیخ هنائی از ابن عباس همینگونه برای ما نقل کرد.

۱. آیهٔ ۵۳، سورهٔ سی و سوم - احزاب، پیش از این ضمن شرح حال جناب زینب، این روایات را با تفصیل بیشتری آورده است.

۲. به راستی که جای شگفتی است که عمر این‌گونه رفتار می‌کند. گویی به اصطلاح کاسه از آتش داغ‌تر است و توجه ندارد که پیش از نزول حکم نباید برای خدا و رسول خدا تعیین تکلیف کرد.



واقعی از معمر ما را خبر داد که می‌گفته است \* به زُهری گفته شد چه کسانی پیش همسران پیامبر می‌رفتند؟ گفت همه خویشاوندانی که به سبب رحم بودن یا از راه شیر خوردن به آنان محرم بودند، از زُهری پرسیدند دیگر مردان چگونه؟ گفت همسران رسول خدا نه تنها از آنان حجاب داشتند که با آنان از پس پرده سخن می‌گفتند و البته یک پرده میان آنان آویخته بود.

واقعی ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله هر دو از زُهری از نبهان از ام سلمه برایم نقل کردند که می‌گفته است \* من و میمونه در محضر پیامبر (ص) بودیم در همان حال ابن ام مکتوم<sup>۱</sup> به حضور پیامبر آمد و این پس از نزول احکام حجاب بود، رسول خدا (ص) به ما فرمود پس پرده روید و از او حجاب داشته باشید، گفتیم ای رسول خدا مگر او کور نیست؟ او که ما را نمی‌بیند و نمی‌شناسد، پیامبر فرمود «مگر شما دو تن هم کورید مگر شما او را نمی‌بینید؟».

محمد بن عمر، از عبدالله بن جعفر ما را خبر داد که می‌گفته است \* از صالح بن کیسان شنیدم می‌گفت احکام حجاب همسران رسول خدا (ص) در ماه ذی‌قعدة سال پنجم هجرت نازل شده است.

## آنچه پیش از حجاب صورت گرفته است

واقعی، از ابوجعفر رازی و هُشیم از حسین از ابومالک ما را خبر داد که می‌گفته است \* شبها که همسران رسول خدا (ص) برای قضای حاجت بیرون می‌رفتند گروهی از منافقان بر سر راه آنان می‌آمدند و آنان ناراحت می‌شدند و آزار می‌دیدند، آنها در این باره شکایت کردند و چون موضوع به منافقان تذکر داده شد گفتند ما نسبت به کنیزکان چنین می‌کنیم!! و در این هنگام این آیه نازل شد که می‌فرماید: «ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و زنان

۱. عمرو بن فیس که بیشتر به ابن ام مکتوم مشهور است پسرخاله جناب خدیجه و از پیشگامان هجرت به مدینه است و مدتها مؤذن رسول خدا بوده و مکرر در غزوات به سرپرستی شهر مدینه گماشته شده است به گفته برخی در جنگ فادسیه شهید شده است و به گفته برخی به مدینه برگشته و آنجا درگذشته است. به اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۲۷ مراجعه شود.

مؤمن بگو که روپوشهای خود را بر خود فروهشته دارند این نزدیکتر از آن است که شناخته شوند، پس آزار نبینند و خداوند آمرزندهٔ مهربان است»<sup>۱</sup> از اسامه بن زید بن حارثه  
محمد بن عمر واقدی، از سعید بن بشیر از قتاده، از حسن بصری در تفسیر همان آیه  
ما را خبر داد که می‌گفته است \* منظور اصلی این است که سفلگان مدینه متعرض کنیزکان  
می‌شده‌اند و هنگامی که زنان آزاده هم بیرون می‌آمده‌اند گاهی آنان را برده می‌پنداشته‌اند  
و آزار می‌دیده‌اند بدین سبب خداوند آنان را فرمان داده است که روپوشهای خود را  
فروهشته دارند.

و باز واقدی از ابن ابی سبرة از ابو صخر، از ابن کعب قرظی ما را خبر داد که می‌گفته  
است \* مردی از منافقان متعرض زنان مؤمن می‌شده و آنان را آزار می‌داده است و چون به  
او متذکر می‌شده‌اند می‌گفته است او را کنیز پنداشتم، خداوند متعال به زنان مسلمان فرمان  
داد تا لباس آنان مشخص و برخلاف کنیزکان باشد و روپوش خود را بر چهره و اندام خود  
فروهشته دارند و چهره را به گونه‌ی بیوشند که فقط یک چشم ایشان بیرون باشد و  
می‌فرماید این شایسته‌تر از آن است که شناخته شوند.

و همو از مسلم بن خالد از ابن ابی نجیح از مجاهد در بیان این آیه که خداوند  
می‌فرماید «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را در مورد چیزی که به دست آورند آزار  
می‌دهند»<sup>۲</sup> می‌گفته است یعنی به کاری که آن را انجام نداده‌اند.

و همو، از عمر بن حبیب، از صالح بن ابی حسان از عبید بن حنین دربارهٔ این آیات که  
خداوند می‌فرماید: «اگر منافقان و آنان که در دل آنان بیماری است و دروغ‌پردازان در  
مدینه باز نایستند تو را به نبرد با ایشان وامی‌داریم» تا آن جا که می‌فرماید «و هرگز برای سنت  
خدا تغییری نمی‌یابی»<sup>۳</sup> ما را خبر داد که منظور از همهٔ موارد همهٔ منافقان است.

و باز واقدی از اسامه بن زید بن اسلم از ابن کعب در تفسیر همان آیات ما را خبر داد  
که می‌گفته است \* منظور منافقان‌اند و کسانی که در دل شک و تردید دارند.

۱. در عموم تفاسیر نیز این روایات ذیل همین آیه که پنجاه و نهمین آیه، سورهٔ سی و سوم - احزاب است آمده است. برای  
نمونه به تفسیر کشف الاسرار میدی و ابوالفتوح رازی مراجعه شود.  
۲. این آیه هم پنجاه و هشتمین آیهٔ سورهٔ سی و سوم - احزاب است.  
۳. آیات ۶۲-۶۰، سورهٔ سی و سوم - احزاب.



## سخن درباره کسانی که می‌توانسته‌اند و برای آنان روا بوده است که به حضور همسران رسول خدا (ص) بروند

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری ما را خبر داد که از او پرسیده‌اند چه کسانی به حضور همسران رسول خدا می‌رفته‌اند؟ و او گفته است خویشاوندانی که از لحاظ نسب یا شیرخواری محرم بوده‌اند، پرسیدند درباره دیگر مردان چگونه بوده است؟ گفت نه تنها از آنان حجاب می‌داشتند که از پشت پرده با آنان سخن می‌گفتند گاهی همگی پشت یک پرده بودند ولی در مورد کنیزکان و کنیزکانی که پیمان آزادی نوشته بودند این موضوع رعایت نمی‌شد و آنان از مردان حجاب نمی‌داشتند.

و همو، از ابراهیم بن زید مکی و سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از ابو جعفر ما را خبر داد که می‌فرموده است \* حسن و حسین هم همسران پیامبر (ص) را نمی‌دیده‌اند. ابن عباس می‌گفته است دیدار همسران رسول خدا برای آنان حلال بوده است.<sup>۱</sup>

محمد بن عمر واقدی، ابن ابی سبرة، از عبدالمجید بن شهیل از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است \* به ابن عباس خبر رسیده بود که عایشه از حسن بن علی (ع) رو گرفته و پشت پرده رفته است، خود شنیدم که ابن عباس می‌گفت دیدار عایشه برای او حلال است. محمد بن عمر از معمر و عبدالرحمان بن عبدالعزیز و محمد بن عبدالله از زهری از گفته نبهان برده آزاد کرده و وابسته ام سلمه ما را خبر دادند که ام سلمه به او که پیمان آزادی نوشته بوده است گفته است آیا هنوز چیزی از تعهد تو بر عهده‌ات مانده است؟ نبهان گفته است آری، ام سلمه گفته است آن را به برادرزاده‌ام پرداز که کمکی از سوی من برای ازدواج او باشد. نبهان گریسته و گفته است هرگز به او نخواهم پرداخت.<sup>۲</sup> ام سلمه گفته است اگر می‌پنداری که می‌توانی مرا ببینی چنین نیست که مرا نخواهی دید زیرا رسول خدا فرمود

۱. توجه دارید که بر طبق نص صریح قرآن مجید تمام ذریه طیبه نبوی نوه‌های دختری آن حضرت به همسران ایشان محرم‌اند.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که نبهان می‌پنداشته است بردگان در مدت پیمان می‌توانند با بانوانی که صاحب ایشانند آزادتر باشند و رعایت حجاب کامل شرط نیست و ام سلمه خلاف نظر او را از گفتار پیامبر (ص) ارائه داده است.

هرگاه برده‌یی برای آزادی خود با شما پیمان نوشت در تمام مدت پیمان از آنان حجاب داشته باشید.

و باز همو از اُسامة بن زید و عثیم بن نسطام و سعید بن مسلم بن بابک ما را خبر داد که می‌گفته‌اند \* سالم سبلان ایشان را خبر داده است که در مدت پیمان آزادی خویش با یکی از افراد خاندان نصر به حضور همسران رسول خدا می‌رفته است و آنان از او رو نمی‌گرفته‌اند و معمول همسران پیامبر چنین بوده است که از بردگان رو نمی‌گرفته‌اند و همچنین در مدت پیمان آزادی ایشان ولی همینکه آزاد می‌شده‌اند از آنان رو می‌گرفته‌اند. و باز واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زهری از نبهان ما را خبر دادند که از گفته‌ی ام سلمه نقل می‌کرده که می‌گفته است \* با میمونه در محضر پیامبر (ص) بودیم و در همان حال ابن ام مکتوم به حضورشان آمد و این موضوع پس از نزول احکام حجاب بود. پیامبر به ما فرمود از او حجاب داشته باشید، گفتیم ای رسول خدا! او که کور است و نمی‌بیند، فرمود مگر شما هم کورید مگر او را نمی‌بینید؟

محمد بن عمر واقدی از ثوری، از فراس، از شعبی، از مسروق از عایشه ما را خبر داد که درباره‌ی این آیه که می‌فرماید «پیامبر برگزیده‌ی سزاوارتر است به گروندگان از خود ایشان و زنان او مادران آنها»<sup>۱</sup> چنین بوده است که بانویی به عایشه گفته است ای مادر! و عایشه گفته است من مادر مردان شمایم نه مادر زنهای شما. گوید این حدیث را برای عبدالله بن موسی مخزومی گفتم، او گفت مصعب بن عبدالله بن ابی امیه از ام سلمه مرا خبر داد که می‌گفته است \* من مادر زنان و مردان شمایم.

## سخن درباره‌ی کناره‌گیری رسول خدا از همسران خویش و اینکه آنان را مخیر فرمود که اگر می‌خواهند جدا شوند

محمد بن عمر از جاریه‌ی بن ابی عمران ما را خبر داد که می‌گفته است \* از ابوسلمه حَضْرَمِی

۱. بخشی از آیه ششم، سوره سی و سوم - احزاب است. گفته‌ی عایشه در تفسیر ابوالفتح هم نقل شده است و افزوده است منظور محرم بودن همسران رسول خدا به مردان نیست بلکه مقصود حرمت ازدواج با آنان است.



شنیدم می گفت همراه ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله که در آن هنگام کور شده بود نشسته بودم و آن دو گفتگو می کردند، مردی آمد سلام داد و نشست و سپس به جابر گفت ای ابو عبدالله! عروه بن زبیر مرا به حضورت فرستاده است که پیروم پیامبر (ص) در چه باره از زنان خود کناره گرفته است؟

جابر گفت یک شبانه روز بود که پیامبر (ص) به نماز جماعت نمی آمد، همه اندوههای گذشته و آینده ما را فرو گرفت. بر در خانه آن حضرت جمع شدیم و بلند گفتگو می کردیم که صدای ما را بشنود و بداند آن جاییم، مدتی طولانی درنگ کردیم نه اجازه ورود فرمود و نه خود پیش ما آمد، جابر می گوید گفتیم پیامبر (ص) دانستند که شما این جایید اگر می خواست اجازه دهد تا کنون اجازه می فرمود، پراکنده شوید و آن حضرت را میازارید، مردم پراکنده شدند غیر از عمر بن خطاب که همچنان ایستاد و سرفه می کرد و بلند سخن می گفت و برای خود اجازه ورود می خواست تا سرانجام پیامبر (ص) به او اجازه فرمود. عمر می گفت به حضور ایشان رفتم و دیدم دست بر گونه خود نهاده است و نشانه اندوه را در ایشان دیدم، گفتم ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد چه چیز شما را افسرده کرده است و مردم از ندیدن شما در چه اندوهی اند، فرمود ای عمر! این زنها از من چیزهایی می خواهند که ندارم - پیش من نیست - و این موضوع مرا چنان کرده است که می بینی، گفتم ای رسول خدا جمیله دختر ثابت از من چیزی خواست که یارای آن را نداشتم<sup>۱</sup> و بر او چنان سیلی زدم که با گونه به زمین افتاد! و شما ای رسول خدا چنانی که خداوند وعده یاری فرموده و پس از سختی آسایش قرار خواهد داد. عمر گفت چندان با آن حضرت گفتگو کردم که متوجه شدم اندکی از گرفتگی و اندوه آن حضرت برطرف شد، من از حضور پیامبر بیرون آمدم و ابوبکر را دیدم و داستان را به او گفتم، ابوبکر پیش عایشه رفت و گفت خودت به خوبی می دانی که پیامبر (ص) چیزی را اندوخته و از شما پوشیده نمی دارد در این صورت چیزی را که ندارد از ایشان نخواهید، نیاز خودت را بررسی کن و به من بگو، عمر هم پیش دختر خود حفصه رفت و به او همانگونه گفت. سپس ابوبکر و عمر با یکدیگر پیش همسران دیگر پیامبر رفتند و همان مطلب را به آنان گفتند. هنگامی که پیش ام سلمه رفتند و آن سخن را برای او گفتند، ام سلمه گفت شما را با این سخنان چه کار است؟ پیامبر (ص)

۱. جمیله همسر عمر و مادر پسرش عاصم است. شرح مختصری از احوال او در اشد الغایه، ج ۵، ص ۴۱۷ آمده است.

خود از همه بر کار ما بیناتر است اگر می خواست ما را نهی کند نهی می فرمود. وانگهی اگر خواسته خود را از رسول خدا نخواهیم از چه کسی بخواهیم؟ و به من بگوئید آیا کسی در کارهای میان شما و همسرانتان دخالت می کند؟ ما هم این کار را از شما دو نفر نمی خواهیم، آن دو از پیش ام سلمه بیرون رفتند، همسران پیامبر (ص) به ام سلمه گفتند خدایت پاداش خیر دهد که چنین کردی ما نمی توانستیم پاسخ آن دو را بدهیم.

گوئید، در این هنگام جابر به ابوسعید گفت آیا همینگونه که گفتم نبود؟ گفت آری ولی باقی مانده‌یی هم دارد، جابر گفت آری به خواست خدا آن را هم می گویم و سپس افزود که خداوند در این باره این آیه را نازل فرمود «ای پیامبر به همسرانت بگو که اگر زندگی این جهانی و پیرایه آن را می خواهید بیاید شما را بهره مند سازم و شما را رها کنم رهایی پسندیده»<sup>۱</sup> یعنی بهره و کالایی که برای طلاق می دهند و «و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید» باید خدا و پیامبرش را برگزینید و پس از او به همسری هیچ کس در نیابید، گوید رسول خدا (ص) این کار و پیشنهاد را از عایشه آغاز فرمود و به او گفت خداوند مرا فرمان داده است که شما را آزاد و مخیر بگذارم که یا خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برگزینید یا این جهان و پیرایه آن را و من این پیشنهاد را از تو آغاز می کنم و تو را مختار قرار می دهم. عایشه گفت ای رسول خدا آیا به کس دیگری از آنان این مطلب را فرموده‌ای؟ فرمود نه، عایشه گفت من خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برمی‌گزینم و لطفاً این موضوع را به همسرانت مگو. پیامبر فرمود حتماً به آنان خبر می دهم و پیامبر (ص) به همه همسران خود این پیشنهاد را فرمود و همگان خدا و پیامبرش و سرای آخرت را برگزیدند و آنان مخیر به گزینش میان دنیا و آخرت بودند و خداوند می فرماید «همانا خداوند برای نیکوکاران شما مزدی بزرگ فراهم ساخته است» و خداوند سپس می فرماید «ای همسران پیامبر! هر کس از شما ناشایستی آشکار آرد عذاب او دوبرابر افزوده می شود و همانا آن بر خدا آسان است و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند و شایسته عمل کند پاداش او را دوبرابر می دهیمش و برای او روزی بی گرامی فراهم می آوریم. ای زنان پیامبر! شما مانند یکی از زنان نیستید اگر بترسید خدا را و در گفتار نر می مکنید که آن کس که در دلش بیماری است طمع بندد و بگوئید سخن پسندیده، و در خانه‌های خود آرام

۱. آیه ۲۸، سوره سی و سوم - احزاب و برای آگاهی بیشتر در تفاسیر به کشف الاسرار عبیدی و ابوالفتح رازی مراجعه شود و به تفسیر برهان که توضیحات دیگری هم دارد.



گیرید و زیورهای خود را آشکار مسازید چون آشکار ساختن پیشینیان به نادانی»<sup>۱</sup>

ابو سعید تأیید کرد که ماجرا به همین گونه بوده است. محمد بن سعد ضمن توضیح خود «فاحشه مبینة» را به معنی زنا گرفته است و افزوده است که خداوند می فرماید از خانه های خود بیرون مروید و منظور از کلمه «تبرج» را کنار نهادن روی بند دانسته است.

محمد بن عمر، از ابراهیم بن سعد، از صالح بن کیسان از زهری از عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب از محمد پسر سعد بن ابی وقاص ما را خبر داد که می گفته است \* عمر بن خطاب از پیامبر اجازه ورود خواست، در آن هنگام تنی چند از زنان قریش در حضور آن حضرت بودند و با صدای بلند با رسول خدا گفتگو می کردند و از ایشان درخواست جامه می کردند. چون صدای عمر را شنیدند که اجازه ورود می خواهد همگی حجاب پوشیدند و پشت پرده رفتند و هنگامی که عمر وارد شد رسول خدا می خندید، عمر گفت ای رسول خدا! خداوند همواره خندان و شادان دارد. پیامبر فرمودند از این زنها که پیش من هستند خنده ام گرفت که چون صدای تو را شنیدند شتابان پشت پرده رفتند. عمر به آن بانوان گفت ای کسانی که دشمن خویشینید آیا مرا هیبت می دارید و رسول خدا را هیبت نمی دارید؟ گفتند تو خشن و تندخویی و کجا با رسول خدا سنجیده می شوی، سپس رسول خدا فرمود سوگند به کسی که جان من در دست اوست هرگاه شیطان ببیند که تو راهی را می پیمایی او راه دیگری غیر از راه تو را پیش می گیرد.

همچنین واقدی از ابوبکر بن اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص از پدرش از جدش ما را خبر داد که می گفته است \* همسران رسول خدا در حضور آن حضرت بودند و از ایشان جامه می خواستند و عمر وارد شد و چنان گفته شد.

۱. این ها آیات ۲۹ تا ۳۲، سوره سی و سوم - احزاب است. محمد بن سعد در راستای عقاید خودش درباره آنان کلمه فاحشه را به زنا معنی کرده که مورد قبول شیعه و معتزله و گروه بسیاری از فرقه های اهل سنت نیست. ابوالفتوح آن را معصیتی دانسته که مایه آزار خدا و پیامبر است. در تفسیر برهان آن کار را قیام و خروج علیه امام معنی کرده اند. زمخشری هم در تفسیر کشاف آن را به شدت رد می کند و می گوید ضمن تفسیر آیه افک در سوره نور به تفصیل توضیح داده است.

## سخن درباره دو بانویی که علیه رسول خدا(ص) همکاری کردند و پشت به پشت دادند و مخیر کردن رسول خدا(ص) همسران خود را

محمد بن عمر واقدی از معمر بن راشد از زهری از عبیدالله بن عبدالله بن ابی ثور از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* همواره در این صدد بودم که از عمر بن خطاب درباره آن دو زن از همسران رسول خدا(ص) که خداوند متعال درباره شان فرموده است «اگر به سوی خدا توبه هم کنید همانا به تحقیق که دلهای شما دگرگون گشته است»<sup>۱</sup> پرسم، فرصتی پیش نمی آمد تا آنکه عمر حج گزارد و من هم همراهش حج گزاردم، او میان راه برای قضای حاجت از راه کناره گرفت، من هم با مشک کوچک آب از راه کناره گرفتم، او رفت و برگشت و من از ظرف آب بر دست او ریختم و وضو گرفت، در آن حال پرسیدم که ای امیر مؤمنان! آن دو همسر رسول خدا که آیه فوق درباره آنان نازل شده است کیستند؟ عمر گفت ای ابن عباس! جای شگفتی است که تو ندانی! آن دو حفصه و عایشه اند، آنگاه عمر خود شروع به بیان موضوع کرد و چنین گفت که من و یکی از همسایگانم از انصار در محله خاندان امیه بن زید ساکن بودیم و هر یک روز در میان به حضور پیامبر(ص) می رفتیم، یک روز من می رفتم و روز دیگر او می رفت، روزی که من می رفتم اخبار آن روز را از وحی که نازل شده بود و امور دیگر برای او می آوردم و روزی که او می رفت همینگونه رفتار می کرد، عمر گفت ما مردان فریض بر زنان خود چیره بودیم و چون پیش انصار آمدیم دیدیم مردمی هستند که زنان بر مردان چیره اند، همسران ما از فرهنگ انصار متأثر شدند و چنان شد که روزی بر سر همسرم فریاد کشیدم او هم بر سر من فریاد کشید، از این کار سخت شگفت کردم و آن را بسیار زشت شمردم. همسرم گفت چرا این کار مرا زشت می شمری و به خدا سوگند همسران رسول خدا دهان به دهان آن حضرت می گذارند و گاه یکی از ایشان یک روز تا شب با آن حضرت قهر می کند و از او فاصله می گیرد، این موضوع مرا به بیم انداخت و گفتم هر کدامشان این کار را انجام دهد زیان می کند، جامه

۱. بخشی از آیه چهارم، سوره نعت و ششم - تحریم است. ابوالفتوح رازی هم در تفسیر، ج ۱۱، ص ۱۹۷ چاپ مرحوم شعرانی این روایت را آورده است.



پوشیدم و از خانه بیرون آمدم و پیش دخترم حفصه رفتم و پرسیدم آیا کسی از شما هست که یک روز تا شب رسول خدا را به خشم آورد یا خودش با آن حضرت خشم گیرد؟ گفت آری، گفتم بدبخت و زیانکار خواهی بود، آیا خود را در امان می بینی که خداوند به سبب خشم پیامبرش بر تو خشم گیرد و نابود و درمانده ات سازد؟ از پیامبر فزون طلبی مکن و در هیچ مورد گفته ایشان را رد مکن و از ایشان قهر مکن و هر چه می خواهی از من بخواه و اگر می بینی هووی تو از تو زیباتر و در نظر پیامبر دوست داشتنی تر است ناراحت مباش و مقصودم عایشه بود، عمر افزود که در آن روزها به ما خبر رسیده بود قبیله غسان اسبهای خود را نعل می زنند و آماده جنگ با ما می شوند، و همان هنگام دوستم که به شهر رفته بود شامگاه برگشت و در خانه ام را محکم زد، و بانگ برداشت که مگر عمر خواب است، ترسیدم و شتابان بیرون آمدم، گفت امروز کار بزرگی رخ داده است، گفتم چه خبر است آیا قبیله غسان آمده اند؟ گفت مهمتر و بزرگتر از آن است، پیامبر(ص) همسران خود را طلاق داده است. گفتم وای حفصه که نو مید و زیان دیده شد گمان می بردم که این کار به زودی صورت خواهد گرفت. جامه پوشیدم و بیرون آمدم و نماز صبح را همراه رسول خدا گزاردم و پیامبر(ص) دالان چه بی داشت که آن جارفت و کرانه گرفت، من پیش حفصه رفتم دیدم می گرید، پرسیدم چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ مگر این موضوع را به تو نگفته بودم؟ آیا پیامبر شما را طلاق داده است؟ گفت نمی دانم چه بگویم، در این دالانچه از همگان کناره گرفته است، عمر می گوید از خانه او بیرون آمدم و به مسجد و کنار منبر رفتم دیدم گروهی آن جا نشسته اند و برخی از ایشان گریه می کنند، من هم کنارشان نشستم ولی ناراحتی و دلتنگی بر من چیره شد و کنار دالانچه بی که پیامبر(ص) آن جا بود رفتم و به غلام سیاهی که بر در ایستاده بود گفتم از ایشان برای عمر اجازه ورود بخواه، غلام رفت و با پیامبر گفت و پیش من برگشت و گفت گفتم پاسخی فرمود، من برگشتم و کنار منبر با همان گروه نشستم ولی قرار نداشتم دوباره برگشتم و به غلام گفتم برای عمر اجازه بگیر. رفت و باز آمد و گفت گفتم پاسخی فرمود، باز گشتم و همچنان با آن گروه کنار منبر نشستم. باز بی قرار شدم و پیش غلام رفتم و گفتم برای عمر اجازه بگیر، رفت و بیرون آمد و گفت گفتم و نام بردم سکوت فرمود. برگشتم و چون پشت کردم و چند گامی رفتم غلام مرا فراخواند و گفت برای تو اجازه فرمود، به حضور پیامبر رفتم و دیدم بر بوریایی دراز کشیده است و تشکی ندارد و فقط زیر سر بالشی انباشته از لیف خرما داشت. بوریای و برجستگی شن ها بر



پهلوی آن حضرت اثر کرده و نقش انداخته بود. سلام دادم و همچنان که ایستاده بودم پرسیدم آیا همسران خود را طلاق داده‌ای؟ فرمود نه، تکبیر گفتم و همچنان که ایستاده بودم گفتم اجازه دارم ساعتی انیس و همدم رسول خدا باشم؟ موافقت فرمود، گفتم مرا به یاد دارید که ما مردان قریش بر زنان خود چیرگی داشتیم و چون به مدینه آمدیم کنار مردمی آمدیم که زنان ایشان بر مردان چیره بودند و چنان شده است که همسرم بر من خشم گرفت و پاسخ مرا داد و چون این کار او را زشت شمردم گفت این کار مرا زشت می‌شمری و حال آنکه همسران رسول خدا هم پاسخ او را می‌دهند و از او کناره می‌گیرند و گاه یکی از ایشان تمام روز را تا شب از او کناره می‌گیرد، من گفتم بی‌چاره حفصه که نوامید و زیان‌کار خواهد شد، آیا آنان درامانند و نمی‌ترسند که خداوند به سبب خشم پیامبرش خشم گیرد و هلاک و نابود شوند؟ عمر گفت پیامبر(ص) لبخندی زد و من فرصت شمردم و گفتم ای رسول خدا کاش مرا دیده بودی که پیش حفصه رفتم و به او گفتم نباید ناراحت شوی از اینکه می‌بینی دوست تو - عایشه - از تو زیباتر و در نظر رسول خدا محبوب‌تر است، در این هنگام پیامبر(ص) لبخند دیگری زد و من همینکه لبخند دوم او را دیدم نشستم، و چشم به اطراف همان حجره انداختم به خدا سوگند هیچ چیز که چشمگیر باشد جز سه پوست تخت ندیدم، عرض کردم ای رسول خدا دعا کنید که خداوند بر امت شما گشایش دهد که پاریسیان و رومیان در گشایش‌اند و با آنکه خدا را نمی‌پرستند نعمتهای این جهان به آنان ارزانی شده است، گوید در این هنگام پیامبر که تکیه داده بود نشست و فرمود ای پسر خطاب مگر تو در این موضوع تردید داری که خوشی‌ها و بهره‌های پسندیده‌ی ایشان فقط در همین جهان به آنان داده شده است، عمر می‌گوید به رسول خدا گفتم برای من آمرزش خواهی کن.

عمر می‌گفته است رسول خدا(ص) به سبب آنکه همین سخن را؟!<sup>۱</sup> حفصه به عایشه گفته بود از زنان خود بیست و نه شبانه‌روز کناره گرفت و فرمود «یک ماه پیش ایشان نخواهم رفت» و این به سبب دل‌تنگی شدید پیامبر از ایشان بود و خداوند در این باره به پیامبر عتاب فرمود، و چون بیست و نه شبانه‌روز گذشت رسول خدا(ص) به خانه عایشه رفت و نوبت را از آن‌جا شروع فرمود. عایشه پرسید که مگر سوگند نخورده بودی که یک ماه پیش ما نیایی؟ و حال آنکه روزشماری کرده‌ام و پس از بیست و نه شبانه‌روز آمده‌ای، پیامبر

۱. ملاحظه می‌فرمایید که هیچگونه رمز و رازی نبوده است و این روایات از این جهات است و غیرقابل اعتماد است. عتاب‌های تند خداوند نسبت به آن دو همسر حضرت ختمی مرتبت فراتر از این حرف‌هاست.



فرمود «این ماه بیست و نه روزه است» و آن ماه همانگونه و بیست و نه روزه بود، عایشه می‌گفته است سپس خداوند آیات تخییر را نازل فرمود که در آنها چنین فرموده است: «ای پیامبر برگزیده! به همسرانت بگو اگر زندگی این جهانی و پیرایه آن را می‌خواهید بیاید تا شما را چیزی دهم و رها سازم رها کردن پسندیده و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ فراهم فرموده است»<sup>۱</sup>

عایشه در پی سخن خود می‌گفته است \* رسول خدا(ص) از من آغاز کرد و فرمود موضوعی را به تو یاد آور می‌شوم و بر تو باد که شتاب نکنی تا با پدر و مادرت رایزنی کنی. عایشه می‌گوید چون می‌دانستم پدر و مادرم هرگز مرا بر جدایی از آن حضرت فرمان نمی‌دهند، به ایشان گفتم می‌گویی در این باره با پدر و مادرم رایزنی کنم! نه که من خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهم. گوید رسول خدا سپس دیگر همسران خود را مخیر فرمود که آنان هم مانند عایشه پاسخ دادند.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زهری، از هند دختر حارث از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است \* هنگامی که رسول خدا در سراچه‌یی از همسران خود کناره گرفت، من می‌گریستم و هر کس پیش من می‌آمد و می‌پرسید آیا رسول خدا تو را طلاق داده است؟ می‌گفتم به خدا سوگند نمی‌دانم، تا آنکه عمر آمد و به حضور آن حضرت رفت و پرسید آیا همسرانت را طلاق داده‌ای؟ پیامبر فرمود نه و عمر چنان با صدای بلند تکبیر گفت که ما در حجره‌های خود آن را شنیدیم و متوجه شدیم که عمر از آن حضرت پرسیده است و چون پاسخ منفی داده است عمر تکبیر گفته است و پس از آن این خبر به ما رسید.

همچنین واقدی از سلیمان بن بلال، و سفیان از یحیی بن سعید، از عبید بن حنین، از ابن عباس ما را خبر دادند که می‌گفته است \* از عمر بن خطاب درباره آن دو زنی که علیه پیامبر(ص) همکاری و هم‌پستی کردند پرسیدم، گفت عایشه و حفصه بودند.

محمد بن عمر واقدی، از گفته خلف بن خلیفه از ابوهاشم رُمّانی<sup>۲</sup> از سعید بن جبیر ما را خبر داد که درباره «صالح المؤمنین»<sup>۳</sup> می‌گفته است منظور عمر بن خطاب است.<sup>۴</sup>

۱. آیه‌های ۲۸ و ۲۹، سوره سی و سوم - احزاب است.

۲. از محدثان قرن دوم هجری است با ابوهاشم رمانی معزلی قرن چهارم اشتباه نشود.

۳ و ۴. بخشی از آیه چهارم، سوره شصت و ششم - تحریم است. سیوطی در تفسیر درالمشهور از اسماء دختر عمیس و هم از

محمد بن عمر واقدی از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است \* از ابن عباس شنیدم می‌گفت روزی که نوبت اقامت پیامبر (ص) در خانه عایشه بود، حفصه از خانه‌اش بیرون آمد، آن روز پیامبر (ص) پیش کنیز خود رفته بود و با آنکه بر چهره‌اش نقاب بود، حفصه به پیامبر گفت من متوجه شدم که چه کار کردی، رسول خدا به حفصه فرمود این راز را پوشیده دار و این کنیزت بر من حرام است. حفصه همان دم پیش عایشه رفت و او را آگاه کرد و به او مژده داد که پیامبر (ص) ماریه قبطیه را بر خود حرام فرموده است، با این حال عایشه به پیامبر گفت روزی که نوبت من است با کنیز قبطی خود هم‌بستر می‌شوی ولی در مورد دیگر همسرانت روزی را که نوبت ایشان است به خودشان اختصاص می‌دهی و خداوند این آیه را نازل فرمود که می‌فرماید: «هنگامی که پیامبر حدیثی را به صورت راز به یکی از همسران خود گفت» که منظور گفتن آن سخن به حفصه است. «و چون آن را - به عایشه - خبر داد و خداوند آن را بر پیامبر هویدا کرد پیامبر بعضی از آن را به حفصه بازگو کرد و اعراض کرد از بعضی از آن. و چون پیامبر به حفصه خبر داد، حفصه گفت این را چه کسی به تو خبر داد، پیامبر گفت دانای آگاه مرا خبر داد، اگر شما دو تن توبه کنید به سوی خدا همانا به تحقیق دل‌های شما دگرگون گشته» یعنی دل حفصه و عایشه «و اگر هم پشت شوید بر ضد او» یعنی حفصه و عایشه «همانا که خداوند خود و جبریل و مرد نکوکار مؤمنان و پس از آن فرشتگان یاری‌دهنده و هم‌پشت پیامبرند» «شاید پروردگار او - پیامبر - اگر طلاقان دهد» گوید پیامبر (ص) بیست و نه شب از همسران خود کناره گرفت و سپس این آیه نازل شد «ای پیامبر عالی‌مقدار! برای چه آنچه را خدا بر تو حلال کرده است حرام می‌کنی با این تحریم خشنودی زنان خود را می‌جویی و خدای آمرزنده مهربان است»<sup>۵</sup> به رسول خدا فرمان داده شد. ایشان کفاره سوگند خویش را پرداخت و زنان خود را برای خویش نگهداشت.

محمد بن عمر واقدی گوید مالک بن انس از زید بن اسلم مرا خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) کنیز خود یعنی مادر ابراهیم را بر خود حرام کرد و فرمود او بر من حرام است و سپس سوگند خورد و گفت به خدا سوگند با او نزدیکی نمی‌کنم و خداوند این آیه را

→ ابن عباس، و متقی در کنز العمال و هبشی در مجمع خود که همگی از بزرگان اهل سنت‌اند منظور و مصداق روشن صالح المؤمنین علی (ع) را دانسته‌اند، و برای آگاهی نسبی از منابع شیعی به تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۵۳ مراجعه شود.  
۵. ترجمه این آیات برگرفته از تفسیر شریف ابوالفتوح رازی است.



نازل فرمود که «به تحقیق که واجب کرد خدا برای شما گشودن سوگندهایتان را»، و اقدی در پی این سخن خود می‌گوید مالک بن انس می‌گفت این حرمت در مورد کنیزکان اعمال نمی‌شود و اگر مرد به کنیز خود بگوید تو بر من حرامی مسئله‌ی نیست ولی اگر بگوید به خدا سوگند با تو نزدیکی نمی‌کنم پرداخت کفاره سوگند بر او واجب می‌شود.

و همو از ابو حاتم از جویبر از ضحاک ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر(ص) کنیزک خود را بر خویش حرام کرد، خداوند آن را قبول نفرمود و پیامبر کفارهٔ سوگند خود را پرداخت و او را برگرداند.

همچنین اقدی از معمر از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر(ص) با سوگند او را بر خود حرام فرموده بود.

و باز اقدی، از ثوری، از داود بن ابی هند، از شعبی، از مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا(ص) نسبت به کنیز خود ایلاء کرد و تماس با او را بر خود حرام فرمود و خداوند متعال در بارهٔ ایلاء این آیه را نازل فرمود «خداوند برای شما گشودن سوگندهایتان را فریضه قرار داده است» و نیز این آیه را نازل فرموده است «ای پیامبر برای چه آنچه را خداوند برای تو حلال کرده است حرام می‌کنی خشنودی همسرانت را می‌جویی» و همانگونه که گفته شد این تحریم در مورد کنیزکان حلال است.

و باز اقدی از موسی بن یعقوب از ابوالحویرث از محمد بن جبیر بن مطعم ما را خبر داد که می‌گفته است \* حفصه از خانهٔ خود بیرون رفت پیامبر(ص) به کنیزک خود - ماریه قبطیه - پیام داد و او به خانهٔ حفصه آمد، در این میان حفصه باز آمد و ماریه در خانهٔ او همراه پیامبر(ص) بود، حفصه به صورت اعتراض گفت، ای رسول خدا در روزی که نوبت من است و در خانهٔ من و در بستر من! پیامبر(ص) به حفصه فرمود «خاموش باش و برای تو سوگند می‌خورم که از این پس هرگز با او هم‌بستر نمی‌شوم، و تو این موضوع را بر زبان میاور» حفصه رفت و عایشه را آگاه ساخت و خداوند این آیه را نازل کرد «ای پیامبر! برای چه آنچه را که خداوند بر تو حلال کرده است حرام می‌کنی» و این تحریم حلال بوده است. سپس خداوند فرموده است «خدای گشودن سوگندهایتان را برای شما فریضه قرار داده است» و چون پیامبر نسبت به کنیزک خود ایلاء کرده بود کفارهٔ سوگند خویش را پرداخت، آنگاه خداوند فرموده است «هنگامی که پیامبر(ص) سخنی را پوشیده به یکی از همسرانش گفت» یعنی حفصه «و چون آن را خبر داد» یعنی هنگامی که حفصه عایشه را آگاه کرد «و

خداوند آن را بر پیامبر آشکار ساخت برخی از آن را بازگو کرد و از برخی روی برگرداند و چون آن زن را خبر داد» یعنی حفصه را، حفصه پرسید «چه کسی این را به تو خبر داد، گفت دانای آگاه، اگر به سوی خدا توبه برید دل‌های شما دگرگون گشته است» یعنی دل حفصه و عایشه «و اگر علیه او پشت بر پشت دهید» که خطاب به همان دو نفر است «همانا خداوند مولای اوست» و پیامبر فرمود من یک ماه پیش شما نخواهم آمد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن موسی، از مصعب بن عبدالله از گفته ام سلمه

همسر پیامبر (ص) هم برای ما همینگونه خبر داد.

همچنین واقدی از مخرمه بن بُکیر از پدرش از گفته عروه بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است \* حفصه به خانه پدر خود رفت که با او گفتگویی کند، پیامبر (ص) به ماریه قبطیه پیام داد و او آن جا آمد و پیامبر (ص) با او هم‌بستر شد، در همان هنگام حفصه از خانه پدر برگشت و آن دو را دید و سخت به غیرت آمد، پیامبر کنیزک خود را از خانه حفصه بیرون فرستاد و حفصه در آمد و گفت خود دیدم و به خدا سوگند نسبت به من بد کردی، پیامبر فرمود به خدا سوگند تو را راضی می‌کنم و رازی را به تو می‌گویم و آن را برای من پوشیده بدار، حفصه پرسید آن راز چیست؟ فرمود تو را بر خود گواه می‌گیرم که این کنیزک من بر من حرام خواهد بود، و با این کار خشنودی حفصه را می‌خواست، حفصه و عایشه پشت به پشت داده بودند و علیه همسران پیامبر (ص) یکدیگر را یاری می‌دادند، گوید حفصه همان دم پیش عایشه رفت و او را گفت تو را مژده باد که خداوند کنیز پیامبر را بر او حرام کرده است و چون حفصه راز رسول خدا را آشکار کرد خداوند آیات نخست تا پنجم سوره تحریم را نازل فرمود که می‌گوید «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال کرده است حرام می‌کنی. خشنودی همسران را می‌جویی» تا آن جا که می‌فرماید «بیوگان و دوشیزگان».

و باز واقدی، از سُوَید، از اسحاق بن عبدالله از قاسم بن محمد بن ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) با کنیزک خود ماریه در خانه حفصه خلوت کرد و چون پیامبر (ص) از خانه بیرون آمد حفصه بر در خانه نشسته بود و گفت ای رسول خدا در خانه من آن هم در روزی که نوبت من است، پیامبر فرمود آن کنیزک بر من حرام است دست بردار، حفصه گفت سخت را نمی‌پذیرم!! مگر آنکه برایم سوگند بخوری، و پیامبر فرمود به خدا سوگند هرگز با او تماس نخواهم گرفت. قاسم بن محمد بن ابی بکر عقیده داشت که



گفتار زوج که بگوید کنیزم بر من حرام است ارزشی ندارد.

محمد بن عمر واقدی از ابو معشر از حارثه بن ابی الرجال ما را خبر داد که می گفته است: \* همراه قاسم بن محمد پیش عمره دختر عبدالرحمان رفتیم، قاسم از عمره پرسید که ای ام محمد! پیامبر (ص) برای چه موضوعی از همسران خویش کناره گرفت؟ عمره گفت: عایشه مرا خبر داد که چیزی برای پیامبر (ص) هدیه آوردند، آن حضرت سهم هریک از همسران خود را فرستاد و برای زینب دختر جحش هم همان اندازه فرستاد، زینب به آن اندازه خشنود نشد، مقداری افزودند و زینب باز هم خشنود نشد - آن را پس فرستاد. من به پیامبر گفتم زینب با پس فرستادن هدیه شما را خوار و کوچک کرد، پیامبر فرمود شما در پیشگاه خداوند کم ارزش تر از این هستید که مرا زبون و کوچک سازید و یک ماه پیش شما نخواهم آمد، عایشه می گفت پیامبر (ص) به سراچه بی رفت، گوید عمر بن خطاب با مردی از انصار عقد برادری بسته بود هر سخن که عمر می شنید به او می گفت و او هم هر خبری می شنید به عمر گزارش می داد، عمر در آن روز آن مرد انصاری را دید و پرسید چه خبر تازه؟ او گفت خبری بس بزرگ، عمر گفت شاید حارث بن ابی شمر غسانی<sup>۲</sup> به سوی مدینه حرکت کرده است؟ مرد انصاری گفت از آن هم بزرگتر و مهم تر است. عمر پرسید چیست؟ گفت پیامبر را چنان می بینم که همسران خود را طلاق داده است، عمر گفت آری به کوری چشم حفصه من همواره حفصه را از اینکه مانند عایشه پاسخ پیامبر را بدهد و برایشان اعتراض کند منع می کردم، عمر بن خطاب به مسجد رفت و دید مردم چنان خاموش - و اندوهگین - نشسته اند که گویی پرنده بر سرشان نشسته است، عمر از پلکان چوبی که به سراچه می رسید و ویژه رفت و آمد پیامبر بود بالا رفت متوجه شد که غلامی حبشی بر در سراچه ایستاده است، عمر گفت ای رسول خدا درود و رحمت و برکتهای خداوند بر تو باد آیا می توانم داخل شوم؟ گوید غلام حبشی سر خود را درون سراچه کرد و سپس با سر خود به عمر اشاره کرد که نه. گوید عمر ساعتی درنگ کرد ولی آرام نداشت و بار دیگر دو پله از پلکان را بالا رفت و همانگونه سلام داد و اجازه ورود خواست، غلام حبشی سر خود را وارد سراچه کرد و به عمر گفت وارد شو، عمر وارد سراچه شد و دید که پیامبر (ص) دراز

۱. عمره که از خاندان نجار انصار است پیوسته به عایشه بوده و از او و ام سلمه احادیثی نقل کرده است شرح حالی از او در همین جلد طبقات خواهد آمد.

۲. از امیران غسانی شام که در اطراف دمشق حکومت داشته است، به زرکلی، الاعلام مراجعه فرماید.

کشیده است درحالی که زیر سرش متکایی انباشته از لیف خرما قرار داشت و میان بدن آن حضرت و زمین فقط بوریایی بود که بر پهلوی رسول خدا اثر گذاشته بود عمر چون آن را دید دیدگانش به اشک نشست و گریست. پیامبر(ص) پرسید ای عمر! چه چیز تو را به گریستن واداشته است؟ گفت ای رسول خدا خسرو و قیصر که دشمنان خدایند فرشهای دینا و ابریشم می گسترند و تو که برگزیده و پیامبر خدایی جز بوریایی میان پیکرت و زمین قرار ندارد و متکایی انباشته از لیف خرما و کنار بالین تو پوست گندیده گوسپندی است. پیامبر فرمود، آنان گروهی هستند که چیزهای پاکیزه و بهره شان در همین جهان به آنان عرضه شده است، سپس عمر از رسول خدا پرسید که آیا همسرانت را طلاق داده ای؟ فرمود نه، عمر چنان تکبیر می گفت که همه حاضران در مسجد آن را شنیدند، آنگاه عمر گفت ای رسول خدا من به حفصه گفتم مبادا زیبایی عایشه و محبت رسول خدا به او تو را بفریبد و همانگونه که عایشه جواب رسول خدا را می دهد تو هم جواب دهی، گوید چون عمر سخن از زیبایی و خوبی عایشه به میان آورد پیامبر(ص) لبخند زد، عمر سپس افزود که اگر چیزی را از حفصه ناخوش می داری او را طلاق بده که به خدا سوگند تو در نظرم از مال و افراد خانواده ام محبوب تری، پیامبر فرمود «ای عمر هرگز بنده بی به خدا ایمان نمی آورد تا آنکه من در نظر او محبوب تر از خودش نباشم» عمر گفت ای رسول خدا! به خدا سوگند که تو در نظر من از خودم محبوب تری، گوید چون بیست و نه شب گذشت «از آن سراچه فرود آمد. عایشه می گوید به پیامبر گفتم پدر و مادرم فدای تو باد من سخن بی اهمیتی گفتم و بر من خشم گرفتی، مگر نگفته بودی یک ماه از ما کناره می گیری؟ فرمود ای عایشه ماه گاه سی روزه و گاه بیست و نه روزه است و با انگشت ابهام خود آن را نشان می داد.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر هم از ابن ابی عؤن از ابن مناح از عایشه همینگونه و نزدیک به حدیث عمره از عایشه نقل می کرد جز اینکه او می افزود که چون عمر با آن مرد انصاری دیدار و گفتگو کرد، گفت ای وای بر حفصه! و می گفت عمر پیش حفصه رفته و گفته است شاید تو نیز همانگونه که عایشه پاسخ پیامبر را می دهد رفتار می کنی و حال آنکه باید بدانی نه محبوبیت عایشه و نه زیبایی زینب را داری، گوید عمر سپس پیش ام سلمه رفت و گفت آیا شما با پیامبر(ص) بگو و مگو می کنید و پاسخ او را می دهید؟ ام سلمه گفت جای بسی شگفتی است تو را چه کار به این کار است که در راستای روابط پیامبر و همسرانش مداخله کنی، آری ما با آن حضرت بگو و مگو می کنیم



اگر تحمل فرماید از هر کسی به آن کار سزاوارتر است و اگر ما را نهی فرماید در نظر ما برای آن کار از تو سزاوارتر و شایسته تر است، عمر می گفته است از مداخله و سخن گفتن با همسران پیامبر سخت پشیمان شدم.

و باز محمد بن عمر واقدی از گفته مالک و عبدالرحمان دو پسر ابوالرجال از پدرشان از عمره از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* برای پیامبر(ص) مقداری گوشت هدیه آوردند، پیامبر به من فرمود برای زینب دختر جحش از این گوشت هدیه فرست، من چنان کردم ولی زینب آن را برگرداند و پیامبر فرمود تو را به خدا سوگند می دهم بیشتر و افزون کن. من چنان کردم و سه بار بر مقدار گوشت افزودم و به پیامبر گفتم، تو را خوار و سبک ساخت. رسول خدا فرمود شما در پیشگاه خداوند کوچکتر از آنید که مرا خوار و سبک کنید تا بیست و نه روز پیش شما نخواهم آمد، آنگاه فرمود این ماه که در آن هستیم این چنین است و سه بار انگشتان دستهای خویش را نشان داد و بار سوم یکی از انگشتان خود را جمع کرد.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از عروه از عایشه برایم نقل کرد که می گفته است \* پیامبر(ص) گوسپندی کشت و مرا دستور فرمود که آن را میان همسرانش تقسیم کنم من چنان کردم پیامبر(ص) سهم زینب دختر جحش را برای او فرستاد و زینب آن را برگرداند پیامبر فرمود چیزی بر آن بیفزایید و این کار سه بار تکرار شد و او همچنان برگرداند، من به پیامبر گفتم زینب با پس فرستادن هدیه تو را کوچک و خوار کرد، و آن حضرت فرمود شما کوچکتر از آنید که او بتواند مرا خوار و کوچک کند و به خدا سوگند یک ماه از شما کناره می گیرم و در سراچه خویش از ما عزت اختیار کرد، گوید عمر بن خطاب با اوس بن خولّی برادر خوانده بود، اوس هرچه می شنید به عمر می گفت و عمر هم آنچه می شنید به او خبر می داد، قضا را عمر در آن روز اوس را دید و گفت چه خبر تازه؟ اوس گفت خبر بسیار مهمی است، عمر پرسید شاید حارث بن ابی شمر که به ما خبر رسیده است اسبهای خود را نعل می زند و آماده می سازد آهنگ ما کرده است؟ اوس گفت این خبر مهمتر از آن است، عمر پرسید چه خبر است؟ گفت گمان من این است که پیامبر همسران خود را طلاق داده است. عمر گفت ای وای بر حفصه که من او را از اینکه مانند عایشه پاسخ پیامبر را بدهد نهی کرده بودم، عمر سپس پیش حفصه رفت و از او پرسید شاید تو نیز همانگونه که عایشه پاسخ پیامبر را می دهد پاسخ ایشان را داده ای، تو باید توجه داشته

باشی که همچون عایشه مورد توجه نیستی و از زیبایی زینب دختر جحش هم بی بهره‌ای، عمر سپس پیش ام سلمه رفت و دنباله این حدیث هم مانند همان حدیثی است که عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از ابن مناح نقل کرده است.

و باز واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است \* از عمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت هنگامی که حفصه رازی را که رسول خدا به او گفته بود که به سبب دلگیری از همسرانش یک ماه پیش آنان نخواهد رفت برای عایشه فاش و بازگو کرده بود، آن حضرت در سراچه‌یی عزلت اختیار کرد و یک ماه پیش آنان نرفت، و پیامبر پس از بیست و نه روز نخست به خانه ام سلمه و پیش او رفت و فرمود این ماه بیست و نه روزه بود و همانگونه بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن سلیمان از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش ما را خبر داد که می‌گفته است \* هنگامی که رسول خدا(ص) همسران خود را مخیر فرمود این کار را از عایشه آغاز کرد و به ابوبکر هم فرمود «تو مرا در مقابل عایشه یاری کن» عایشه گفت به خدا سوگند هیچ‌کس بر ضد من تو را یاری نخواهد داد و به من بگو موضوع چیست؟ رسول خدا به عایشه فرمود خداوند تو را مخیر فرموده است، عایشه گفت من خدا و پیامبرش را برمی‌گزینم و سپس به پیامبر گفت این گفته من پیش شما امانت باشد هیچ‌کدام از آن‌ها را آگاه مکن رسول خدا فرمود من برای به رنج انداختن و دشوار ساختن برانگیخته نشده‌ام که مژده‌رسان برانگیخته شده‌ام و اگر از من پرسند ایشان را آگاه خواهم ساخت. پیامبر(ص) سپس حفصه را مخیر فرمود، حفصه پرسید عایشه در این باره چه گفته است؟ پیامبر او را از گفته عایشه آگاه فرمود و همه همسران رسول خدا، خدا و پیامبرش را برگزیدند غیر از همان زن عامری که پیوستن به قوم خود و جدایی را برگزید، او بعدها می‌گفت من زنی بدبختم و پشکل جمع می‌کرد و می‌فروخت و هرگاه بر در خانه همسران پیامبر می‌آمد و اجازه ورود می‌خواست، چون می‌پرسیدند کیست؟ می‌گفت من بدبخت.

و باز واقدی از گفته عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از ابن مناح ما را خبر داد که می‌گفته است \* همه همسران پیامبر(ص) زندگی با آن حضرت را برگزیدند جز همان زن عامری که پیوستن به قوم خود را برگزید و او پس از آن تا هنگام مرگ دیوانه بود.

واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از عروّه از عایشه برای ما نقل



کرد که می گفته است \* پیامبر(ص) همسران خود را مخیر کرد و همگی او را برگزیدند و این طلاق نبود.

و باز همو، از ابن ابی الزناد، از عبدالرحمان بن حارث از قاسم بن محمد از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر(ص) ما را مخیر فرمود ولی این موضوع طلاق شمرده نمی شد.

و همو ما را خبر داد و گفت منصور بن ابی اسود از زیاد بن ابی زیاد از ابو جعفر ما را خبر داد که می گفته است \* زنان پیامبر گفتند نباید زنانی که پیامبر(ص) از این پس می گیرد مهریه شان از مهریه ما سنگین تر باشد و خداوند متعال برای رسول خود غیرت گرفت و او را فرمان داد که از ایشان کناره گیری کند و پیامبر(ص) از آنان بیست و نه روز کناره گرفت و سپس خداوند به پیامبر فرمان داد آنان را مخیر فرماید و چنان کرد و این کار طلاق نبوده است - رسول خدا(ص) آن را طلاق نمی دیده اند.

## سخن درباره نیروی جنسی عطا شده به رسول خدا(ص)<sup>۱</sup>

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا می فرموده است من از کسانی بودم که در جماع کردن نیروی کمی دارند تا آنکه خداوند برای من دیگچه‌یی که در آن گوشت پخته بود فرو فرستاد و از آن پس هرگاه آهنگ آن کار می کردم نیروی آن را در خود می دیدم.

همچنین واقدی برای ما گفت که ابن ابی سبرة و عبدالله بن جعفر هم از صالح بن کیسان نظیر همین روایت را برای ما روایت کردند.<sup>۲</sup>

و باز واقدی، از گفته اسامة بن زید لیشی از صفوان بن سلیم ما را خبر داد که رسول خدا می فرموده است \* «جبریل با دیگ کوچک غذا به دیدارم آمد و از آن غذا خوردم و

۱. در صفحه ۳۶۰ ترجمه جلد اول طبقات هم سه روایت در این باره آمده است که می توان به آن جا مراجعه کرد.

۲. در منابع شیعی نظیر این روایات به نقل از محاسن برقی و اصول کافی و خرائج درج ۱۶، ص ۱۷۴ چاپ جدید بحارالانوار و هم درج ۲۲، ص ۲۱۱ آمده است.

نیروی جنسی که معادل نیروی چهل مرد است به من ارزانی شد».

همچنین واقدی از محمد بن عبدالله، از زهری از فرموده رسول خدا (ص) ما را خبر داد که می فرموده است \* در خواب چنان دیدم که برای من دیگ کوچکی آورده شد و از آن چندان خوردم که کاملاً سیر شدم و از آن پس هرگاه اراده هم بستری می کنم بر آن توانایم.

و همو، از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابی رافع از پدرش از گفته مادر بزرگش سلمی کنیز رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است \* شبی همسران نه گانه رسول خدا (ص) که تا هنگام رحلت آن حضرت پیش او بودند همگی در محضر پیامبر بودند و آن حضرت با همه آنان هم بستر شد و چون از پیش هر یک بیرون می آمد به من می گفت آب غسل برایم بیاور و پیش از آن که کنار همسر دیگرش برود غسل می کرد، من گفتم ای رسول خدا! آیا یک غسل برای همه موارد بس نیست؟ فرمود این گونه بهتر و پاکیزه تر است.<sup>۱</sup>

و همو، از گفته معمر از قتاده از انس ما را خبر داد که می گفته است \* من یک بار آب غسل برای پیامبر (ص) فراهم می آوردم که پس از تماس با همه همسران خود غسل می کرد.

و همو از سالم آزاد کرده و وابسته ثابت به نقل از سالم آزاد کرده و وابسته ابو جعفر، از ابو جعفر هم همینگونه برای ما نقل کرد.

و باز همو، از معمر از ابن طاووس از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* به پیامبر (ص) به اندازه نیروی چهل مرد در بهره گیری از زنان ارزانی شده است.

## درباره خود را پوشیده داشتن و جز آن

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از منصور از مسلم بن عبدالله بن یزید از گفته یکی از وابستگان عایشه ما را خبر داد که عایشه می گفته است \* هرگز بر عورت پیامبر (ص) نظر

۱. نظیر همین روایت در چند صفحه قبل هم آمده بود که در پابرجا توضیحی داده شد.